بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

آشنایی با لغت‌نامه‌های عربی*

حسن طارمی راد
عضو هیأت علمی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی

فلسفه پرداختن به این مبحث:

علی‌رغم اینکه در پژوهشها و مطالعات اسلامی با لغات عربی زیاد سر و کار داریم با کتب لغت چندان آشنا نیستیم، لذا گاهی می‌بینیم کتابهای لغتِ دم‌دستی در تحقیقات به‌عنوان منبع معرفی شده است.

چند نکته قبل از شروع:

1. درباب فرهنگ‌های فارسی و دو زبانه‌های عربی ـ فارسی بهترین منبع مقدمه لغت‌نامه دهخدا است.

2. در سیر بحث ابتدا یک گزارش تاریخی از کتب لغت‌عربی بیان می‌کنیم و در این سیر تاریخی کتب لغت را معرفی می‌کنیم.

3. به سبب نیازی که غیرعرب زبانان به لغت عربی داشته‌اند فرهنگ نامه‌های زبان عربی غالباً تألیف ایرانیان، اندلسی‌ها و بعد مصری‌ها بوده است.

4. منابعی را که در مورد کتابهای لغت در زبان عربی وجود دارد معرفی می‌کنیم تا تصوری از انواع کتب لغت و منبعی برای مطالعه در مورد کتابهای لغت داشته باشید.

5. مطالبی که در گزارش از کتب لغت عربی بیان می‌کنیم از قبیل موارد زیر است:

ـ روش تدوین کتاب از حیث صورت‌بندی و ترتیبی که در ذکر مجموعه‌ی لغاتِ ذیل یک واژه ارائه شده است.

ـ گستره و نوع واژگان لغت، شامل کتب لغت عام، لغت خاص مثل لغات قرآنی، عرفانی، فقهی، معرّبات و ...

ـ رهیافتی که نویسنده به موضوع لغت خود داشته است: بعضی معنای اصلی را می‌گویند، بعضی معنای استعمالی را می‌گویند، بعضی مشتقات را بیان می‌کنند، بعضی هدفشان تصحیح خطاهاست، بعضی فقط یک نوع صیغه را می‌گویند مثلاً فقط مصادر را می‌گویند، بعضی با ذکر مثال نحوة کاربرد واژه در یک عبارت را نشان می‌دهند و ...

ـ میزان شاهدآوردن نویسنده و نوع شواهد: شواهد از قرآن، حدیث، شعر عرب، لغت عرب، اعتبار کتاب، شرح و نقدهای کتاب، منابعی که نویسنده از آنها استفاده کرده است.

معرفی چند کتب مهم (منابعی برای مطالعه در مورد کتب لغت)

1. معجم‌المعاجم

* مطالب این جزوه ، ابتدا در قالب درس « شناخت فرهنگ نامههای عربی» برای شماری از اعضای علمی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی ارائه و پس از استخراج از CD ، بازخوانی و تصحیح و تکمیل شده است. انشاءاللّه سودمند خواهد بود.

نویسنده: احمد الشرقاوی اقبال، اهل مراکش.
این کتاب را مفصل معرفی می‌کنیم چون گزارشی از انواع کتب لغت هم هست
نویسنده این کتاب، 1407 کتاب لغت را معرفی و آنها را در 10 گروه دسته‌بندی کرده است.

گروه اول: مجموعه لغات

آنچه ما می‌گوییم کتاب لغت، اصطلاح دقیقش در تقسیمات علوم ادبی «متن‌اللغه» است
علم ادبیات 14 علم است که یکی علم متن اللغه است و این کتب لغت از شاخه‌های متن‌اللغه است
منظور از مجموعه لغات، لغاتِ یک حوزه معین است، مثلاً مجموعه لغات قرآن، حدیث، فقه، طبّ، کتابهای تعریفات، کتابهای معرّبات، کتابهایی که گویش‌های مختلف زبان عربی را بیان می‌کند، کتابهای تصحیحات که الان اصطلاحاً می‌گویند «التصحیح اللغوی» و در قدیم می‌گفتند اللَحْن (غلط)
(کتاب *غلط ننویسیم* استاد ابوالحسن نجفی در مورد املاء و کاربرد لغات فارسی در معنای صحیح و مقبول، برای لغات فارسی قابل استفاده است)
در این موضوع حدود 100 کتاب در لغت عربی در *معجم المعاجم* معرفی شده است.

گروه دوم: کتب لغت موضوعی

تمام واژه‌های مربوط به یک موضوع آورده شده است مثل:
کتاب الخَیْل: تمام لغات و کاربردهایی که در مورد خیل (اسب) هست در نوع این کتابها می‌آید.
فروق‌اللغات: تفاوت لغات شبیه به هم (مترداف) آورده شده است.
الغریب المصنّف: واژه‌های نامأنوس آورده شده است، مثل الغریب المصنّفِ ابوعبید قاسم‌بن سلّام الهروی. **البُلدان**: کتابهایی که حاوی نام مکانهای جغرافیایی است. کتاب النبات و ...

گروه سوم: کتاب‌های اِبدال و قلب (جابجایی و تغییر حروف واژه‌ها)

از این ابدالها در زبان، بخصوص زبان عربی، زیاد اتفاق می‌افتد؛ مثلاً یکی از تغییرات قلب ضاد و ظاء است که حدود چهل کتاب در این مورد نوشته شده است. مثلاً متضافر را خیلی از اهل علم متظافر می‌نویسند و فکر می‌کنند از ظفر و پیروزی آمده است، حال آنکه متضافر به‌معنای مؤید یکدیگر و با حرف ضاد است (در موارد متعددی از نسخة چاپی *بحارالانوار* همین اتفاق افتاده، که به ظن قوی کار مصححان بوده است) یا اینکه حلیم را که به‌غلط با «ح» می‌نویسند ولی با «هـ » است.

گروه چهارم: کتب اشتقاق

یکی از شاخه‌های ادبیات عرب که خیلی هم به صرف نزدیک است اشتقاق است؛
صرف به‌معنای گرداندن و مراد از آن ساختن واژه‌های متعدد از یک ریشه است اما اشتقاق این است که از یک ریشه انواع و اقسام اشتقاقها را می‌گیرند و معانی را درست می‌کنند مثلاً از صحرا کلمه اَصْحَر را درست می‌کنند به معنی وارد بیابان شد یا از مساء آَمسی را می‌سازند یعنی وارد بعد از ظهر شد. زبان عربی اشتقاقی است به خلاف زبان فارسی که زبان پسوندی و پیشوندی است.

انواع اشتقاق:

اشتقاق صغیر: دگرگونی‌های قانون‌مند یک واژه را اشتقاق صغیر می‌گویند مثلاً اگر بخواهیم از «علم» صیغه مبالغه درست کنیم می‌گوییم علّامه یا ابزار دانش را می‌گوییم مَعْلَمه (در مغرب عربی به دایرةالمعارف می‌گویند معلمه) ـــ هکذا عالم، علیم، متعلّم.

اشتقاق کبیر: جابجایی دو حرف است بدون تغییر معنی (البته گاهی معنی عوض می‌شود).

مثال اول: نَعَمَ که مَعَنَ از او مشتقّ شده است که از اینها دو فعل اَنْعَمَ و اَمْعَنَ را درست می‌کنند، به یک معنا هم هستند؛ مثلاً در بحث دقت نظر ما می‌گوییم: امعان نظر، نویسندگان عرب بیشتر می‌نویسند انعام‌نظر یعنی نظر را کامل بر چیزی متمرکز کردن که از همان نَعَمَ به معنی فراوانی و مَنْعِم یعنی دارا گرفته شده است

مثال دوم: قَرَحَ و رَحق

در غُسل مردگان می‌گویند آب باید قَراح (خیلی‌ها اشتباهاً قُراح می‌خوانند) یعنی خالص، باشد، رحیق هم یعنی شراب ناب «یُسْقَوْنَ مِنْ رَحیقٍ مَخْتُوم»

حق یعنی درست قُحّ یعنی اصیل (می‌گوییم: عربِ قُحّ)؛ که اینجا معنا عوض شده ولی به‌معنای قبلی نزدیک است.

اشتقاق اکبر، عبارت است از عوض شدن یک حرف بدون تغییر معنی.

گروه پنجم: کتب لغت واژگانی بر پایه حروف

بحثی که بعداً می‌خواهیم بیان کنیم همین بحث است. این کتب لغت واژگان را معنی می‌کنند و عام هم هستند یعنی موضوع مشخص ندارند؛ به تعبیر دیگر همهٔ لغات عربی را دربرمی‌گیرند.

گروه ششم: کتب لغت ابنیه (ساختار زبان)

مثل کتابهایی که با عنوان «المذکر و المؤنث» نوشته شده و لغتهای مذکر و مؤنث را بیان می‌کنند (نه اینکه بحث مذکر و مؤنث کنند) یا کتابهای مصادر که مصدرها را بیان می‌کنند. مثلاً *المصادر* زوزنی؛ *تاج‌المصادر* بو جعفرک بیهقی.

یکی از دشواریهای زبان عربی همین شناخت مـذکر و مـؤنث یـا مصدرهاسـت که چون اینها سماعی است بعضی لغویون کتابهایی در این زمینه نوشته‌اند.

گروه هفتم: کتب لغت مقصور و ممدود (یعنی واژه‌هـایی کـه آخـر آنهـا الـف مقصوره دارد یا همزة کشـیده). در این نـوع کتب این لغـات را معـرفی می‌کنـد. حتماً دیده‌اید که گاهی اعلی را به غلط اعلاء می‌نویسند

گروه هشـتم: کتب لغت معـانی (منظـور لغـات مشـترک، مـترادف و متضـاد است).

مترادفات، مثلاً کتابهایی نوشته شده به نامهای اسماءالخمر ـ اسماء الحیــوان ـ اسماء الحیّه

مشترکات یعنی واژههای متّفق‌اللفظ و مختلف المعنی، مثل جَلَـلَ کـه هم بـه معنی بزرگ است هم به معنی کوچک. متناسب با این بحث، لغاتی هم داریم کــه با عوض شدن یک حرکت معنایش عوض می‌شود کـه کتابهـایی هم در این زمینـه نوشته شده است. مثلاً ثبات اگر ثَبات (به فتح ث) باشد به معنی استواری اسـت اگر ثُبات (بـه ضـمّ ث) باشـد بـه معـنی بیمـاریی اسـت کـه انسـان را از حـرکت بازمی‌دارد (فلج) و اگر ثِبات (به کسر ث) باشد به معنی تسمه‌ای است که با آن بار را می‌بندند (سؤال: اینکه در قرآن می‌خوانیم: فـانفروا ثُبـاتٍ اوانفـروا جمیعـاً (نساء، 71) به چه معناست؟ جواب: این کلمه «ثُبَةٌ» از ریشـة «ثـبی» اسـت بـه معنای گروه منفرد).

مثال بعدی بشاره است: اگر بَشاره باشد به معنی زیبارویی است اگـر بُشـاره باشد به معنی مژدگانی است و اگر بِشاره باشد به معنی خـبر دادن اسـت مثبت یا منفی (البته ما در فارسی بشارت را به معنی خـبر دادن مثبت به‌کـار می‌بـریم ولی در قرآن برای خبر دادن منفی هم به‌کار رفته است). به کتابهـای حـاوی این لغات، مثلَّث می‌گویند که معروف‌ترینش مثلّث قُطْرُب است.

گروه نهم: کتب لغت اوشاب و متفرقات

گروه دهمی را هم آورده است که در آن مطالب ظریف آمده است.

نکاتی در مورد این کتاب:

1. در چنـد صـفحه اول کتـاب نظـر مستشـرقان در مـورد کتب لغت عـربی را گفته است.

2. این کتابِ معجم، تراثیات را ذکر کرده است تا قرن 12، بنـابراین کتابهـایی مثل معجم الوسیط، اقرب‌الموارد، لاروس و اینها را معرفی نکرده است.

3. نوشتن فرهنگنامه‌های دوزبانه از زمانی شروع شد که نوشتن فرهنـگ لغت جدید در زبان عرب، به تبع فرهنگ لغت‌نویسی در دنیـا، شـروع شـد کـه مبـدأش محیط المحیط بستانی است که آن را در اواخر قرن سیزدهم و اوایـل چهـاردهم تألیف کرد. بنابراین اینگونه کتب هم معرفی نشده است.

2. المعجم العربی، نشأتُه و تطوّره.

نویسنده: دکتر حسین نصّار

مهمـترین کتـاب در تـاریخ کتاب‌نویسـی لغت عـربی اسـت و از قـدیمی‌ترین کتابهایی است که تاریخ تألیف لغت عربی را نوشته است.

این کتاب استدلالی و بسیار مفید است و مطالعـة آن بـرای کسـانی کـه زبـان عربی می‌خوانند لازم است.

مطالبی که در این کتاب مطرح می‌شود از این قبیل است:

لغت عـربی چگونـه شـکل گـرفت، کتابهـای لغت و انـواع آن (حـدیث، قـرآن، گویش‌ها، ابنیه و ... ـــ مثـل کتـاب قبلی)، مکـاتب لغـوی (در این فصـل 4 مکتب مهم لغوی و کتابهـای مهم هـر مکتب را معـرفی می‌کنـد)، نقشـی کـه مسـیحیان لبنان در گسترش لغت عربی داشته‌اند، نقش فرهنگستان مصـر در توسـعة لغت عربی.

دوره جدید فرهنگ‌نامه‌های لغت را معرفی می‌کند، مثل *محیـط المحیط* و بعـد از آن، نقدهای وارد بر این کتاب را می‌گوید. این بحث را کـه لغت‌نویسـی عـربی تحت تأثیر کدام جریان تألیف قبل از اسلام بوده است بیان می‌کند؛ مثلاً می‌گویـد کتاب لغت خلیل (*العین*) که اقدم کتب لغت است تحت تأثیر هندیها بوده است.

3. مقدمة صحاح‌اللغة

نویسنده صحاح‌اللغة: اسماعیل بن حمادجوهری اسـت کـه بسـیار آدم پرکـاری بوده است. کتاب او تصحیحی دارد که احمد عبدالغفور عطـار انجـام داده اسـت. ایشان مقدمه‌ای بر کتاب نوشته که یـک دوره تـاریخ کتابهـای لغت عـربی اسـت. آقای فـدائی عـراقی آن را ترجمـه کـرده اسـت. این مقدمـه حـدود 200 صـفحه اسـت کـه نصـفش دربـاره صـحاح‌اللغه و اثرگـذاری آن و نصـف دیگـرش تـاریخ کتابهای لغت است. پیشگامان مکاتب لغوی زبان عربی را هم معرفی می‌کند.

کتاب صحاح‌اللغة از نقطه‌های عطف تاریخ لغت‌نویسی اسـت و حـدود 8 قـرن این مدل کتاب لغت رواج داشته است. تألیف مقدمـة مـذکور تقریبـاً هم‌زمـان بـا کتـاب قبلی اسـت و تقسـیماتش همـان تقسـیمات اسـت، لـذا توضـیح خاصـی نمی‌دهیم.

4. المعاجم اللغوية العربية

نویسنده امیل یعقوب لبنانی است. این کتاب کاربردی‌تر نوشته شده و بیشـــتر قابل استفاده است. عربیش هم ساده و روان است

امیل یعقوب مکاتب لغوی را 5 مکتب معرفی می‌کند و مثل دیگـران اصـراری ندارد که 3 یا 4 مکتب معـرفی کنـد و در جاهـایی بـه تکلّـف بیفتـد. این کتـاب دو پیوست دارد. پیوست اول، جدولی است شامل نام تمامی کسـانی کـه کتب لغت تألیف کرده‌اند، اسمشان و نقششـان در زبـان عـربی بـه تـرتیب تـاریخ تـا زمـان

تاج‌العروس (اول قرن دوازدهم). پیوست دوم نیز جدولی است شامل نام اهمّ مراجع لغت عربی، مؤلف آنها و مهمترین ویژگیهای آنها.

5. مقدمةٌ لدراسة التراث المعجم العربی

نویسنده: دکتر حِلمی خلیل (استاد زبان ادبیات در دانشگاه اسکندریه)

کتاب جمع و جور و خوبی است. کار جدید در این کتاب این است که دو فصل را به فرهنگ‌نامه‌های موضوعی و تخصصی اختصاص داده است.

در مرحله بعد مکتب‌های کتب لغت را می‌خواهیم بیان کنیم که بر پایه آن نوع نگاهمان به کتب لغت را درست کنیم فرضاً بدانیم برای فهم یک واژه باید به قاموس‌المحیط مراجعه کنیم یا مصباح‌المنیر یا محیط‌المحیط. فرق اینها چیست؟ فرق المُجْمَل ابن‌فارِس با معجم مقایسس‌اللغة ایشان چیست؟ روش تدوینشان چه بوده و سبک استفاده از آنها چگونه است. در ابتدا اشاره‌ای به واژه معجم می‌کنیم و بعد وارد اولین روش کتابهای لغت می‌شویم.

واژه معجم:

کلمه معجم برای مجموعه‌هایی که بر پایه حروف الفبا تنظیم شده به‌کار رفته است. متبادر از واژة معجم هم همین است که کتابی است که در یک نظم الفبایی تنظیم شده است.

آقای حسین نصّار می‌گوید احتمالاً از قرن سوم و قطعاً از قرن چهارم این تعبیر برای کتاب لغت به‌کار رفته است.

علت تردید نصار این بوده که ابن‌جنّی که در قرن چهارم می‌زیسته افرادی را که معجم‌هایی داشته‌اند و در قرن سوم می‌زیسته‌اند، نام می‌برد. نصار می‌گوید معلوم نیست ابن‌جنّی خودش اسم معجم را روی کتابهای آنها گذاشته است یا خود آنها در قرن سوم این اسم را انتخاب کرده‌اند.

چرا به کتاب در نظام الفبایی معجم می‌گویند؟

معجم از عَجَمْ است و عجم یعنی گنگ و مبهم در مقابل عَرَب به‌معنای روشن، اِعراب هم یعنی آشکار کردن. مردمِ عرب می‌گفتند ما که زبان همدیگر را می‌فهمیم عربیم و زبان‌های دیگر مثل فارسی را که نمی‌فهمیم اینها عجمند. به کسانی که زبانش گیر و لکنت دارد می‌گویند فی لسانه عُجْمةٌ.

تا قبل از ظهور اسلام که با آن، نویسندگی رایج شد و کتابت آمد، عربها با حافظه و تلفظ کلمات کار می‌کردند، وقتی کتابت آمد مشکل پیدا کردند که حروف شبیه به هم مثل دال و ذال، سین و شین و ... را چگونه بنویسند فکر کردند برای این کار از نقطه‌گذاری استفاده کنند و به حرف نقطه‌دار در مقابل حرف مشابهِ بی‌نقطه گفتند «حرف معجم». البته، اوائل نقطه نمی‌گذاشتند بلکه اعلام می‌کردند مثلاً می‌گفتند دال مُعْجَمَه. لذا به نقطه‌گذاری اعجام می‌گفتند که معنای آن عکس کلمة «عجم» است، یعنی از آن رفع گنگی و ابهام شده است. بنابراین حرف مُعجَم یعنی که حرفی که با نقطه‌گذاری از آن رفع ابهام شده است.

پس عُجمه یعنی مبهم بودن اما اعجـام یعـنی رفـع ابهـام کـردن و این در لغت عربی زیاد است که وقتی یک کلمـه بـه بـاب افعـال می‌رود و معنـای عکس پیـدا می‌کند. مثلاً: اشکلت‌الکتاب یعنی «ازلتُ اشکاله» مشـکلش را برطـرف کـردم، نَفَق یعنی حفره و سوراخ، ولی انفاق یعنی حفره‌ها را پرکردن.

گفته‌اند وقتی ما یک سری حروف را نقطه‌گذاری کردیم از مجموعه‌ی حروف، چه نقطه‌دار چه غیرنقطه‌دار، رفع ابهام می‌شود، دالی که نقطه نـدارد بـه کمـک نقطه‌ی ذال از او هم رفـع ابهـام می‌شـود. بـه این اعتبـار بـه کـل حـروف گفتنـد حروف معجم، و براین اساس کتابهایی را که طرحش براساس نظم الفبایی بود، معجم گفتند، مثل معجم‌الرجال، معجم‌الشعراء، معجم‌الطبقات و ...

این توضیح بنابر توضیحی است که آقای نصار داده و ایشان از همه بهتر گفتـه است.

باری، از قرن چهارم به بعد کتابهای لغت با عنوان معجم آمده است.

سپس فیروزآبادی صاحب‌القاموس المحیط کتاب لغتی نوشت و ادعا کـرد کـه تمام لغت‌هـا را آورده اسـت و بـه آن گفت «قـاموس»، یعـنی دریـا، و بـه مـرور کلمه‌ی قاموس اسم عام شد برای فرهنگنامه؛ مثل اولین مارکهای یـک چـیز کـه به مرور آن شیء به آن مارک شناخته می‌شود. (مثل دئوترم در زبان فارسی که مدتها به معنای عنوان عام آبگرمکن به‌کار می‌رفت)؛ لذا الان کلمـه قـاموس کـه معـنی اصـلیش دریاسـت بـه معـنی فرهنـگ لغت به‌کـار می‌رود. مثلاً در اقـرب الموارد همین معنی آمده است؛ پس این معنی استعمالی است نه واقعی.

معرفی روشهای تدوین کتب لغت در یک سیر تاریخی، و ذکر اسم آنها

شـمار کتابهـا خیلی زیـاد اسـت و مـا فقـط آنهـایی را نـام می‌بـریم و توضـیح می‌دهیم که در منابعِ پیشگفته مذکورند یا در کتابخانه‌ها موجودنـد. در تـاریخ کتب لغت‌نویسی زبان عربی قدیمی‌ترین کتاب لغت عامی کـه مطـرح می‌کننـد کتـاب *العین* خلیل‌بن احمد فراهیدی اَزْدی است، که حدود سال 170 از دنیا رفته است؛ وی نحـوی معـروف بصـری در قـرن دوم اسـت و مُبـدع علم عَـروض در ادبیـات ایشان است، به نغمات موسیقی هم علاقه داشته است.

در مورد این کتاب توضیح خوبی در فهرست ابن‌ندیم آمده اسـت کـه بـه دلیـل نزدیـک بـودن زمـانش گـزارش معتـبر و قابـل اعتنـایی اسـت. او می‌نویسـد: ابومحمدبن درستویه کتاب العین را به صـورت مُسـند از لیث‌بن مظفـر شـنیده و روایت کرده است. لیث در مقدمة کتاب اشاره کرده که خلیل‌بن احمد بـرای من قاعده گردآوری همة واژه‌هـای زبـان عـربی را توضـیح داده و سـپس مطـابق بـا همان قاعده آنها را سامان داده و بر من املا کرده است. البته بنابه یک گـزارش دیگر، خلیل فقط بخشی از واژه‌ها را مطابق با قاعدة خود تدوین کـرده بـود کـه

اجلش سررسید و لیث آن را به پایان بـرد (ابن‌نـدیم، تصـحیح ایمن‌فـؤاد سـید، ج 1/1، ص114ـ116).

روش کتاب‌العین خلیل‌بن احمد:

روش خلیل‌بن احمد را روش تقلیب (جابجایی مکان حروف) و تصـویت (یعـنی تنظیم ریشة ها مطابق مخارج حروف) می‌گویند.

روش تقلیب برای احصاء کامل لغات عربی ابداع شده و روش تصویت، روش چینش و تنظیم لغات است.

روش تقلیب

خلیل‌بن احمد، همانطور که در گزارش ابن‌ندیم آمده است، شـاگردی بـه نـام لیث دارد، به او می‌گوید می‌خواهم قاعده‌ای وضع کنم تا بتوانیم همه لغات عربی را احصاء کنیم.

قاعده‌اش بر مبنای سه نکته است:

1. حروف زبان عربی 29 حرف است (الف و همزه را دو تا می‌گیرد)
2. تمام کلمات زبان عربی از دو تا پنج حرف تشکیل می‌شوند. اگـر بیشـتر از پنج حرف باشد یا زائد است یا عربی نیست.
3. بـرای اینکـه بتـوانیم تمـام صـور مفـروض لغـات عـربی را شناسـایی کـنیم می‌توانیم هر دو و سه و چهار و پنج حرف را بگیریم و تمــام جابجایی‌هـای ممکن را انجام دهیم.

مثلاً عین و قاف را اگر حساب کنیم، آنها دو کلمه دوحـرفی درسـت می‌شـود: عق و قع؛ حال اگر یک حرف اضافه کنیم، مثلاً عین و قاف و باء، شش کلمه سه حرفی درست می‌شود: عقب ـ عبق ـ قعب ـ قبع ـ بعق ـ بقع؛ حال اگر یک حرف دیگر اضافه کنیم، مثلاً عین و قـاف و بـاء و جیم، بیسـت‌وچهار کلمـه چهـارحرفی درست می‌شود و اگر پنج حرف را در نظر بگیریم 120 کلمه پنج حرفی درســت می‌شود.

بنابراین، ما می‌توانیم تمام صورتهایی را که ممکن است یک واژة عربی به آن صورت باشد احصا کنیم. کاری که خلیل‌بن احمد انجام داده اسـت این اسـت کـه ابتدا لغت‌شناسی کرده، یعنی لغات موجود را جمع‌آوری کرده است؛ مثلاً رفته از «اعراب بادیه‌نشین» واژه‌ها را یاد گرفته است (تعبیر مذکور تسـامح‌آمیز اســت، چون اعراب جمع عرب نیست بلکه جمع اعرابی به‌معنای بادیه‌نشین اســت، ولی کلمه‌ی عَرَب اسم جنس جمعی است یعنی مردمی کـه تبـار عـربی دارنـد یـا بـه زبان عربی سخن می‌گویند).

بعد از شناخت لغات موجـود آمـده تمـام صـور مفـروض لغت عـربی را احصـا کرده و با لغات موجود سنجیده است، هر کدام که در خارج کاربرد داشته و برای آن معنایی در نظر گرفته شده بوده است، در کتاب لغت نوشـته: «مسـتعملٌ» و هر کدام که معنا نداشته است نوشته: «مهملٌ». این کـار اسـت کـه او را مبتکـر

لغت‌نویسی نگه داشته و بقیه را عِیال و نان خور او کـرده اسـت. اصـل این کـار بسیار مهم است، اگرچه ممکن است در تشخیص مهمل و مستعمل اشتباه کرده باشد. البته اساساً در لغات عـربی چهـارحرفی و پنج‌حـرفی کم اسـت لـذا خلیـل چندتایی را که وجود داشته نوشته است.

نکتـة مهم این اسـت کـه خلیـل بـا این روش، تمـام صـورتهای مفـروض را شناسایی کرده و بنابراین اگر در مقام گردآوری کاسـتیهایی داشـته باشـد، قابـل تکمیل است. در عین حال، ابتکار او از سـنخ بحث مهم حسـاب تـرکیب و تـرتیب است.

روش تصویت

خلیل‌بن احمد برای تنظیم لغات در کتاب لغتش روش تصویت را انتخاب کـرده است، یعنی تنظیم براساس مخارج حروف. وی از حروف حلقی شروع می‌کند تا به حروف لَبی (شفوی) و هوایی می‌رسد، به‌این تـرتیب: ع ح ه خ غ ــ ق ک ــ ج ش ض ـ ص س ز ـ ط د ت ـ ظ ث ذ ــ ر ل ن ــ ف ب م ــ وای ــ همـزه. و بـه همین جهت که از حروف عین شروع می‌کند نام کتابش *کتاب العین* می‌شود.

نکاتی که در این تنظیم باید دقت کرد:

1. ایشان تمامی کلماتی را که حرف عین در آنها وجـود دارد ابتـدا در قسـمت حرف عین می‌آورد بعد که سـراغ حـرف ح می‌رود دیگـر کلمه‌ای کـه عین در آن باشد وجود ندارد زیرا در قسمت حرف عین گفته شده اسـت و بـه همین قیـاس است حـروف دیگـر؛ مثلاً جَعَـلَ را نبایـد در بـاب جیم دنبـالش گشـت بلکـه طبـق تنظیم خلیل باید در قسمت باب‌العین پیدا کرد و به همین ترتیب تا آخر. بنــابراین در این کتاب باب‌العین از همه باب‌ها پرحجم‌تر است.

2. در این تنظیم، ایشان در هر باب ابتدا دو حرفیها بعد سه حرفیها بعـد چهـار حرفیها و بعد پنج حرفیها را می‌آورد.

3. کلمات چهار حرفی را که از تکرار دو حرف تشکیل شده‌اند، خلیل جــزء دو حرفیهای اول هر باب می‌آورد مثل زلزل، وسوس. پس وقتی نـوبت بـه حـرف ز می‌رسد اول دو حرفی ز ـ ل را که مطرح می‌کند (زل ـ لز) سـپس زلـزل را هم مطرح می‌کند.

4. کلمات سه حرفی که دو حرف آنها مثل هم هستند مثل عقق یا قعع (عـقَّ ـ قعَّ) در دو حرفیها می‌آورد یعـنی جـایی کـه «ع» و «ق» را می‌آورد مشـدّد را هم همانجا می‌آورد.

5 . کلمات را براساس حروف اصلی تنظیم کرده است، بنابراین بایـد حـروف اصلی را تشخیص داد و بعـد کلمـه را پیـدا کـرد. لغت عـربی در نظـام صـرفی و اشتقاقی شکل می‌گیرد؛ بنـابراین هـر کلمه‌ای را ابتـدا بایـد براسـاس صـیغه‌اش شناسایی کرد؛ به این منظور لازم است حروف زاید از غیر زاید جدا شوند.

ادبا مجموعه‌ی حروف زائد را در زبان عربی 11 حرف می‌شمارند که برای تسهیل در حفظ این جور گفته‌اند: أمان و تسهیل ـ الیوم تنساه ــ سألتمونیها هر کدام از این عبارات حروف زائد را بیان می‌کند.

در تشخیص حروف زائد اگر وزن کلمه قیاسی باشد مثل وزنهای افتعال ـ تفعیل ـ مفعول ـ فاعل ــ انفعل، کلمه را در وزنِ مربوط قرار داده و حروف زائد را تشخیص می‌دهیم؛ اما اگر سماعی باشد مثل کوکب که معلوم نیست بر وزن فَوْعل است یا فَعْلَل باتوجه به 11 حرف زائد، حرف زائدش را تشخیص می‌دهیم. خانمی در یکی از دانشگاههای عربستان در همین بحث شناسایی حروف اصلی، کتابی در دو جلد نوشته به نام *تداخل الاصول اللغویة* که در جلد اول صفحه 192 تا 222 این بحث را مطرح کرده است.

چند نکته پایانی دربارة کتاب

نکته اول: در مورد اینکه چرا ترتیب مخارج حروف را بر نظام الفبایی ترجیح داده است می‌گوید استقرار این تریتب بیشتر است، زیرا این ترتیب با یک واقعیت خارجی هماهنگ است. جاهای این حروف در لوله‌ی صوتی نای تا لب مشخص است و کسی نمی‌تواند جاهای این حروف را عوض کند.

نکته دوم: ایشان می‌گوید در کلمات، دو حرفیها یا اسم فعلند یا حرفند، سه حرفیها یا اسمند یا فعل و چهار حرفیها هم یا اسمند یا فعل و پنج حرفیها اسمند.

نکته سوم: هدف خلیل به‌طور عمده این است که معنای اصلی هر لغت را بیان کند.

مطلبی که باید توجه کرد این است که بعد از ارتباطات و اتصالات بین ملل و السنة مختلف که در عالم اسلام اتفاق افتاد و مردم غیرعرب مسلمان شدند و همه باهم ارتباط پیدا کردند و زبانها درهم آمیختند، زبان عربی دچار دگرگونیهای جدی شد. درواقع زبان عربی، یک زبان عربیِ عرب عاربه است؛ یک زبان عربی عرب مستعربه است، یعنی مناطقی که قبل از اسلام عرب زبان شدند؛ و یک زبان عربی هم بعد از اسلام است که قاطی شده است؛ لذا کار مهم لغت‌نویس این است که معنی اصلی لغات را پیدا کند و این برای ما که می‌خواهیم معانی قرآن و احادیث را بفهمیم خیلی مهم است. علت اینکه ما اصرار داریم که به کتابهای قدیمی‌تر مراجعه شود همین است که تا دوره‌ی خلیل و اینها هنوز معانی اصلی رایج و متداول بوده است. خلیل معانی اصلی را بیان می‌کند، بعد معنایی را که در کنار معنای اصلی ایجاد شده است، بیان می‌کند.

نکته چهارم: خلیل برای اثبات یک معنی گاهی از قرآن شاهد می‌آورد، گاهی هم از قرآن هم از حدیث و گاهی هم از نثرهای معروف عرب یا شعر عربی شاهد می‌آورد.

تفاوت شاهد با مثال:

شاهد آن است که مستند معنا قرار می‌گیرد. لغوی می‌گوید این واژه به این معنا در قرآن به‌کار رفته پس این معنا را دارد؛ اما مثال برای روشن‌تر شدن

معنا است و بعد از اثبـات معنـا آورده می‌شـود. مثلاً لغت‌نـامه‌ی دهخـدا خیلی از مواردش مثال است گاهی برای یک معنا 10 شعر مثال می‌زند؛ چه برای روشـن شدن معنا و چه برای کاربرد لغت در یک عبارت.

در اینکه قرآن می‌تواند شاهد باشد حرفی نیست، امـا در حـدیث آنچـه مسـلم است که می‌تواند شاهد باشد احـادیث پیـامبر اسـت. در خطبه‌هـا هم خطبه‌هـای دوره اول مثل خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام، یا خطبه‌های عصر جـاهلی، و در مورد شعر هم شعر عربی تا قبل از دوره مولَّدین (قرن سه و چهار) می‌تواند شاهد باشد.

نکته پنجم: خلیل در کتابش اعلام جغرافیایی، اسـمهای گیاهـان و اینهـا را معنـا کرده یا دست‌کم توضیح داده است. گویش‌های مختلف زبـان عـربی را هم آورده است.

نکته ششم: ابراهیم سـامرایی و مخـزومی کـه این کتـاب را تصـحیح کرده‌انـد فهرستی الفبایی در یک جلد برای این کتاب تنظیم کرده‌اند کـه بـه مراجعه‌کننـده مدد می‌رساند تا زودتر واژه مطلوب خـود را بیابـد و نیـازی بـه پیـدا کـردن جـای حرف در نظام «تصویت» نباشد. امـا در ایـران یـک کتـاب به‌نـام «تـرتیب‌العین» یعنی براساس نظم الفبایی چاپ کردند که نمی‌دانم چه‌قدر سودمند است.

نکته آخـر: از همـان زمـان انتشـار *العین*، ملاحظـات و اسـتدراکاتی دربـارة آن مطرح شد که ابن‌ندیم در *فهرست* خود برخی از آنهـا را آورده اسـت. در *معجم المعـاجم* 17 کتـاب شـامل انتقـاد، اسـتدراک و تکملة کتـاب‌العین و 4 کتـاب و اختصار معرفی شده است. حسـین نصـار هم در کتـابش جلـد 1 صـفحه 215 تـا 219 اظهار نظر علماء درباره *العین* را آورده است.

بعد از خلیل که در قرن دوم می‌زیسته است نفر بعدی ابوعلی قالی است کـه در قرن چهارم بوده است (متوفی 356)، اصالتاً اهل اندلس است و در کتـابش، *البارع*، روش خلیل را دنبال کرده، منتها از کتابش فقط قطعه‌هـایی مانـده اسـت لذا از آن می‌گذرم. در کتـاب حسـین نصـار، ج1، صـفحه 245 تـا 258 در مـورد ایشان و کتابهـایش مفصّـل توضـیح داده شـده اسـت. امـا نفـر بعـدی ابومنصـور محمدبن احمد ازهری است که معرفی می‌کنیم.

تهذیب‌اللغة

نویسنده: ابومنصور محمدبن احمد ازهری. ایشان هم متولـد هـرات در 282 و هم متوفای هرات در 370 است، یعنی او هم مثل ابوعلی قـالی در قـرن چهـارم بوده است، معمولاً در کتابهای بعدی با عنوان صاحب تهذیب‌اللغة یا ابومنصـور یـا ازهری نام برده می‌شود، مثلاً وقتی در لسان‌العرب ابومنصور می‌گوید یا ازهری، منظور ایشان است.

شرح‌حال ابومنصور در تهذیب‌اللغة که عبدالسلام هارون تصحیح کرده در جلـد اول در مقدمه، صفحه 16 تا 33 آمده است. در کتاب حسین نصار هم دربـاره او جلد یک، صفحه 259 تا 279، گزارشـی آمـده اسـت. ابومنصـور این کتـاب را در

سن 70 سالگی حدود سال 350 نوشته است یعنی کتاب کاملاً در سنینِ به کمال رسیدگی مؤلف تألیف شده است.

ویژگی‌های کتاب:

1. قدماء رسمشان بوده است که داستان کتاب خود را که چرا این کتاب را نوشته‌اند، چه کسانی پیش از او در این موضوع کار کرده‌اند، ضعف و قوت کارشان و استفاده مؤلف از کار آنها را بیان می‌کردند. ابومنصور هم همین کار را کرده است و درباره اینکه چرا این کتاب را می‌نویسد سه هدف بیان می‌کند:

او می‌گوید اوّلاً عربی زبان قرآن و دین است و باید مراقبت کنیم که غلط به این زبان و کاربردهایش وارد نشود، ثانیاً من متوجه شدم که واژه‌ها با ضبط نادرست وارد زبان عربی شده‌اند یا واژه‌هایی وارد زبان عربی شده‌اند که عربی نیستند یعنی از اهل زبان عربی شنیده نشده‌اند، به تعبیر وی: لَمْ یُسْنِدْه الثقاتُ الی العرب. بنابراین به نظرم آمد کتابی بنویسم و مجموعه واژگان معتبر در زبان عربی را گردآوری کنم و لغاتی که غلط است یا معنایش غلط گفته شده و امثال اینها را حذف کنم؛ درواقع ویرایش زبان و واژگان آن را انجام دهم، لذا اسم کتابش را هم تهذیب‌اللغة گذاشته است.

ابومنصور نقل می‌کند در سال 329 (در دوران حملات قرامطه به حجاز و بخشهایی از جهان اسلام) اسیر شده و سپس گریخته و به میان جمعی از بادیه‌نشینان رفته و خیلی لغات اصیل را آنجا یاد گرفته است. بنابراین هدف اول او این است که زبان عربی را از غلط و نابسامانی تهذیب کند. هدف دوم اینکه می‌خواهد با این کار، یک خدمت صادقانه دینی بکند. هدف سوم هم اینکه لغاتی را که شنیده است ثبت کند.

2. در گذشته بحث نسخه‌ها خیلی مهم بوده است، یک نفر می‌نوشته بعد برای چند نفر املاء می‌کرده و آرام‌آرام پخش می‌شده است. بنابراین یکی از مسائل مهم برای اهل دقت این بوده که نحوه اتصال سندیِ کتاب به مؤلفش را مراقبت کنند. کسانی که کار علمی می‌کردند نسخه‌ها را بررسی می‌کردند و تذکار می‌دادند که نسخه خوب است یا نیست. ابومنصور هم همین کار را در این کتاب می‌کند. ایشان اولاً داستان لغت‌نویسی و بزرگان لغت‌نویس را معرفی می‌کند و ثانیاً کتابهای غیرمعتبر را می‌شناساند.

او می‌گوید از زمانی که زبان عربی به شکل کتابت درآمد تا زمان ما (یعنی زمان ازهری) پنج نسل امانت‌دار لغت بوده‌اند؛ سپس آنها را از اولین طبقه تا زمان خودش که پنجمین طبقه است، معرفی می‌کند و افراد مهمی را که از آنها استفاده کرده نام می‌برد. این کار او برای معرفی طبقات لغویون بسیار مهم است. در این کتاب اسم‌هایی را ذکر می‌کند، مثلاً می‌گوید قال ابن‌الاعرابی که او را در همان اول کتاب معرفی کرده که کیست و در کدام طبقه بوده و چه استفاده‌ای از او کرده و کتابهای او را چه کسی برای ازهری گزارش کرده است (نحوه اتصال سندی). در مورد ابن‌الاعرابی می‌گوید شَمِربن حمدَویه از

ابن‌اعرابی نقل کرده و من هم با یک واسطه از او شنیده‌ام یعنی مستند را ذکر کرده است (راوی مهم ابن‌الاعربی شَمِربنِ حمدویه است)[*1]

در معرفی کتابهای غیرمعتبر یکی کتاب العین را معرفی می‌کند و دیگر جمهرةاللغة ابن‌درید را.

می‌گوید مواظب باشید تمام کتاب العین تألیف خلیل نیست، حتی راه شناسایی آن را ذکر می‌کند (البته پیشتر گفتیم راجع به کتاب العین اختلاف است). در مورد ابن‌دُرَید هم می‌گوید از خودش لغت درست می‌کرده است. در عین حال، به هر دو کتاب مراجعه می‌کند و نقدهایش را به مناسبت ذکر می‌کند و غلطهای آنها را تذکار می‌دهد.

3. در این کتاب شواهد قرآنی و حدیثی زیاد است چون اصلاً قصدش این بوده است که می‌خواسته لغت دین را حفظ کند (آقای عبدالسلام فهرست اشعار این کتاب را تنظیم کرده اما فهرست قرآنی و حدیثی نساخته است).

4. تفاوت مهم این کتاب با العین این است که از نظر تعداد ریشه‌ها، یک سری ریشه‌هایی را که العین گفته مهمل است، ایشان برای آنها معنی پیدا کرده است و دیگر اینکه مجموعه کاربردها را خیلی افزایش داده است، مثلاً معانی عبارات را شناسایی کرده و اضافه کرده است؛ بسیاری از اعلام جغرافیایی و امثال آن را نیز آورده است.

5. مجموعاً 7500 واژه (ریشة لغت) در این کتاب درج کرده که عمده‌اش سه حرفی‌ها است.

6. این کتاب هم مثل العین تفاوت گویش‌ها را ذکر کرده است.

7. این کتاب حدود 40 سال پیش در مصر در 16 جلد چاپ شده است.

8 . این کتاب به روش کتاب العین خلیل تدوین شده است اما در ترتیب داخلی (در داخل یک واژه) با آن تفاوتهایی دارد.

المحیط

کتاب بعدی که به روش خلیل نوشته شده، *المحیط* است که نویسنده آن صاحب‌بن عبّاد (متوفی 385) است. اسمش اسماعیل‌بن عباد است که به خاطر اینکه در جوانی مصاحب رکن‌الدوله دیلمی شده بود به او صاحب می‌گفتند. ایشان وزیر آل‌بویه بوده است. اهل طالقان بود و مدفنش در اصفهان است. ایشان به شیعه خیلی خدمت کرده و شیخ‌صدوق *عیون اخبارالرضا* را که نوشته به درخواست ایشان نوشته است.

ویژگی‌های کتاب:

1. این کتاب روشش روش کتاب خلیل است اما از نظر ترتیب داخلی ترتیب کتاب ازهری را انتخاب کرده است.

2. این کتاب اعلام جغرافیایی و اعلام قبائل را خوب دارد، کسانی که در تاریخ و جغرافی کار می‌کنند می‌توانند به این کتاب لغت مراجعه داشته باشند.

---

[*]1. ابن‌الاعرابی، ابوعبدالله محمدبن زیاد، با بنی‌هاشم پیوند ولاء داشت و مبانی و مباحث اصلی لغت را نزد مفضَّل ضَبّی، که همسر مادرش بود، فراگرفت (ولادت: 150 هـ ـ وفات: 231). دربارة او دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج3، ص27ـ29.

3. این کتاب شواهد قرآنی می‌آورد اما شواهدش خیلی کم است چون قصدش بوده که در گزارش محتوایی مختصرگویی کند. این کتاب برخلاف *العین* و *تهذیب‌اللغة* مثال هم کم می‌آورد.
4. صاحب‌بن عباد منابعش را ذکر نکرده اما شناخته شده است و آقای محمدحسن آل‌یاسین که این کتاب را تصحیح کرده، منابع او را هم معرفی کرده است.

دو ویژگی مهم:

1. حجم لغاتی که صاحب‌بن عباد آورده به دلیل وسعت اطلاعاتش خیلی بالاست یعنی به لحاظ مواد لغوی خیلی بیشتر از دو کتاب قبلی است.
2. صاحب‌بن عباد ادیب است، لذا کاربردهای مجازی را ذکر کرده است؛ و به همین دلیل، حجم کتاب با اینکه شواهد کم آورده است حجم کمی نیست. کاربردهای مجازی در فهم عبارات خیلی مهم است. یکبار مترجمی تعبیر «قد لَبِسوا جَلدَالنمر» را این چنین معنی کرده بود: «مردم مکه (در جنگ بدر) پوست پلنگ پوشیدند»، در حالی‌که این عبارت یک کاربرد مجازی است یعنی خشمگین شدند.

نکتة آخر

این سؤال مطرح است که چرا خلیل گفته کلمه حداقل از دو حرف تشکیل می‌شود، در حالی که سیبویه می‌گوید کلمة یک حرفی هم داریم. صاحب‌بن عباد چنین پاسخ می‌دهد (صفحه 58) که اساساً نباید به یک حرفی کلمه بگوییم چون کلمه چیزی است که بتوان با آن شروع کرد و بر آن وقف کرد و در یک حرفی چنین نیست اگرچه در مقام تلفظ و خواندن می‌گوییم مثلاً این لفظ (فـ) اسمش فاء است.

المحکم و المحیط الاعظم (458 هـ .ق)

نویسنده: ابوالحسن علی‌بن اسماعیل‌بن سیدة‌مُرسی (متوفای 458)

این کتاب هم به سبک و روش *العین* خلیل است. مهم‌ترین منبعش *المحیط* صاحب‌بن عباد و *البارع* ابوعلی قالی و *تهذیب‌اللغة* ازهری است. خود کتاب هم از منابع *لسان‌العرب* است.

جَمهرة اللغة

نویسنده: محمدبن حسن‌بن درید ازْدی متوفای 321

این کتاب را طبق ترتیب تاریخی باید زودتر می‌گفتیم، منتها آن را آخر بیان کردم به این دلیل که ابن‌درید روش تقلیب را از خلیل می‌پذیرد اما روش تصویت را نمی‌پذیرد و می‌گوید خلیل به خود زحمت بیجا داده که لغات را بر پایه مخارج حروف تنظیم کرده است و من بر همان پایه نظام الفبایی تنظیم می‌کنم. بنابراین اگر در روش خلیل اصل را بر تقلیب بگیریم کتاب *جمهره* هم در همین شمار قرار می‌گیرد، اما اگر اصل را روش تصویت بگیریم *جمهره* در این عِداد قرار نمی‌گیرد.

در کتاب حسین نصّار هم راجع به ابن‌درید در اوایل ج2 مفصل بحث کرده است. در مجلد دهم *دانشنامة جهان اسلام*، مقاله‌ای مستوفی دربارة

جمهرةاللغة آمده است («جمهرةاللغة» *دانشنامة جهان اسلام*، ج10، ص761ـ765، تألیف دکترباقر قربانی‌زرین).

معجم مقاییساللغة (395 هـ .ق)

نویسنده: ابوالحسن احمدبن فارِس

ایشان همدانی است و از معاصرین صاحب‌بن عباد است. صاحب خیلی به او علاقه داشته و با اینکه صاحب ادیب بوده از محضر ابن‌فارس استفاده می‌کرده و از او خواسته است که کتاب لغت بنویسد (نام آن *الصاحبی* است). به اعتبار اینکه همدانی بوده، برخی گفته‌اند که قزوینی است.

ویژگیهای کتاب:

1. روش تدویر (دایره‌ای):

روش دوم بعد از روش خلیل روش تدویر است که ابن‌فارس درست کرده و آقای امیل‌یعقوب به این کار او می‌گوید نظام تدویر. علت اینکه ما کار «جمهره» را از روش خلیل جدا نکردیم اما کار ابن‌فارس را جدا کردیم این است که ابن‌فارس کاملاً روش خلیل (تقلیب و تصویت) را کنار گذاشته و مدل و روش جدیدی را دنبال کرده است. این روش مخصوص همین کتاب است و دیگران پیروی نکرده‌اند، اما دانستن آن لازم است.

توضیح: در نظام الفبایی، که اکنون رایج است، حرف دوم و سوم کلمه هم طبق حرف اول، با همزه شروع می‌شود تا برسد به یاء؛ مثلاً کلمة «کتب» بعد از «کبد» می‌آید چون «ت» بعد از «ب» است و به همین قیاس کلمة »کبر» بعد از کلمة «کبد» درج می‌شود، چون «ر» بعد از «د» است. اما در نظام تدویرِ ابن‌فارِس، حرف اول طبق نظام الفبایی می‌آید و خودش می‌شود مبدأ نظم الفبایی حرف دوم و همینطور حرف دوم می‌شود مبدأ نظم الفبایی حرف سوم. اگر همة حروف را بر روی یک دایره درج کنیم، هر حرف نقطة آغاز حرکت دایره می‌شود. مثلاً کَمَدَ مقدم است بر کَتَبَ، زیرا میم که حرف دوم است، در یک نظام دایره‌ای که با «ک» شروع می‌شود مقدم بر «ت» است، همچنانکه کَفَرَ در اواخر باب کاف قرار دارد زیرا در نظام دایره‌ای، فاء دو حرف قبل از «ک» و بعد از «م» و «ت» است. طبق این ترتیب، برای حرف سوم نیز حرف دوم مبدأ است. ملکه شدن این روش خیلی سهلتر از روش تصویت خلیل است.

2. **از نظر محتوایی:**

این کتاب معنای اصلی ریشه‌ها را خوب شناسایی کرده است، یعنی از نظر شناسایی معنای اصلی شاید کتابی به این دقت نداشته باشیم و یکی از معتبرترین کتب لغت در این جهت است. همه معانی مختلف را به یک معنای اصلی یا دو معنای اصلی برمی‌گرداند و سعی می‌کند ریشه اصلی را بگوید؛ مثلاً بَصَطَ را می‌گوید در واقع بَسَطَ بوده که تغییر کرده است. ایشان یک کتاب کوچکتر هم به اسم مجمل‌اللغة دارد و کتاب دیگری که برای صاحب‌بن عباد نوشته به نام الصاحبی فی اللغة که اینها هم مهم‌اند.

3. **بحث نحت (تراشیدن):**

آقای ابن‌فارس با توجه به همان نکته که در زبان عربی اساس کلمات دو حرفی تا 5 حرفی است بحثی را مطرح می‌کند که بسیاری از کلمات 4 و 5 حرفی تراشیده شده (منحوت)اند یعنی لغت اصلی نیستند.

این اظهارنظر در زبان عربی قبل از ابن‌فارس هم شده بود اما اصطلاح، اصطلاح ابن‌فارس است. اگر در خود کتاب ابن‌فارس بخواهید این بحث را پیگیری کنید در اولین جایی که به کلمات 4 حرفی برخورد می‌کنید بحث نحت را مطرح کرده است (ج1، صفحه 328 تا 332)؛ در صفحة 505 تا 513 هم بحث کرده است). در کتاب حسین نصار هم ج دوم صفحه 354 تا 357 بحث کرده است.

ایشان می‌گوید ما سه جور منحوت داریم:

الف) دو کلمه را در نظر می‌گیرند. از این دو کلمه بعضی حرفها را برمی‌دارند، آنگاه دو کلمه را کنار همدیگر می‌چینند به‌طوری که هر دو کلمه حضور داشته باشند، مثلاً کلمه بُحْتُر که از بَتَرَ و حَتَرَ درست شده است. «ت» و «ر» که در هر دو مشترک است می‌شود چهار حرف. اگر به کلمه بُحْتُر نگاه کنید هر دو کلمه در آن حضور دارد هم بَتر و هم حتر. معنی این کلمه هم ترکیبی از معنای بتر و حتر است: بتر یعنی بریدن؛ حتر یعنی تنگ و سخت گرفتن، بخل ورزیدن، در مضیقه قرار دادن؛ و بُحْتُر یعنی آدم بسیار کوتاه‌قد. ایشان می‌گوید: گویی از آدم بسیار کوتاه قد، اندکی بریده و او را در مضیقه قرار داده‌اند، نگذاشته‌اند رشد کند.

مثالهای دیگر: بَسْمَل: یعنی گفتنِ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم که آن را از کلمه بسم و الله درست کرده‌اند.

حَیْعَلَ: حیّ علی گفت که از حیّ و علی درست کرده‌اند.

حَوْلَقَ: لاحول و لاقوة الاّ بالله گفت که از حول و قوة درست کرده‌اند.

و امثال اینها بسیار زیاد است. مثلاً جمهور یعنی مجموعه خیلی بزرگ که از جَمَرَ (توده‌ی سنگ) و جَهرَ (آشکاری) درست شده است.

ب) یک حرف به کلمه اضافه می‌کردند برای اینکه یک اضافه معنایی در آن ایجاد بکنند؛ مثلاً یربوع به معنی موش صحرایی است که یروعُ بوده، «ب» را به آن اضافه کرده‌اند و احتمالاً از همان روع به معنی ترسیدن گرفته شده است. از همین سنخ است کلمة «اَزَلَ» به‌معنای بی‌آغاز. این کلمه از زال یزال درست شده که به معنای نیستی است، از آن لم‌یزل درست شده است. وقتی می‌خواستند بگویند چیزی بی‌آغاز است باید می‌گفتند لم‌یزل است، به جایش گفته‌اند لم را برمی‌داریم می‌گوییم یزلی، بعد یاء را به همزه تبدیل می‌کنیم می‌گوییم ازلی یا ازل (البته این مثال با نوعی که گفتیم مقداری فرق می‌کرد).

ج) کلمات بی‌قاعده که بدون قاعده خاصی تغییراتی در آنها صورت گرفته است که در همان صفحاتی که گفتیم توضیح داده شده است.

4. در مقدمه کتاب می‌گوید 5 منبع اصلی دارم: 1. کتاب *العین* خلیل 2. *جمهرة* ابن‌درید 3.ـ *اصلاح المنطق* ابن‌سکّیت 4.ـ *المصنَّف الغریب* 5. *غریب‌الحدیث*. سپس می‌گوید بعد از این پنج کتاب. بقیه کتب لغت تا زمان منِ

ابن‌فـارس (اواخـر قـرن 4) بـه همین 5 تـا برمی‌گـردد و سـایر مؤلفـان و کتب ریزه‌خوار این 5 کتاب هستند.

تاج‌اللغة و صِحَاح‌العربیه یا صحاح‌اللغة (حدود 400 هـ .ق)

نویسنده: ابونصر اسماعیل‌بن حمّاد جوهری متوفای حدود 400.

جوهری در قرن چهارم زندگی می‌کرده، اصالتاً فارابی است ولی زنـدگیش در نیشابور بوده است. اسم این کتاب را چون خود جوهری نگفته که صَحاح است یا صِحاح، از زمان خود جوهری این بحث بوده گاهی صَحاح می‌گفتند گاهی صِـحاح. الان صِحاح معروف است. هر دو هم درست اسـت صَـحاح مفـرد اسـت و همـان معنی صحیح را دارد به معنی درست و صِحاح جمع است جمع صحیح. در مقدمـه چاپ تصحیح‌شدۀ کتاب (صفحه 111) دربارۀ «صَحاح» یـا «صِـحاح» بحث کـرده است، در کتاب نَصّار (ج2 صفحه 450) هم بحث خوبی در این باره دارد.

ویژگی‌های کتاب:

1 ـ روش قافیه:

در کتابهای لغت عام، از قـرن چهـارم تـا قـرن سـیزدهم کـه بُسـتانی روش را عوض کرد، همین روش رایج بوده است. حتی فیروزآبادی که انتقـاد سـنگینی بـه جوهری کرده است همین روش را دارد؛ یعنی کتابهای اصلی که مـا در تحقیقـات به آن مراجعه می‌کنیم بسیاری از آنها بـه همین روش اسـت، مثـل *لسان‌العرب، القاموس‌المحیط، تاج‌العروس، منتهی‌الأرب*. ایشان ریشه کلمات را مبنای تدوین قرار داده است. بنابراین باید ابتدا ریشه کلمـات را تشـخیص دهیم. در این روش جوهری از نظام الفبایی استفاده می‌کند و مثلاً تمام کلماتی کـه حـرف آخرشـان ب است یک جا جمع می‌کند؛ لذا می‌گوییم روش قافیه. چون قافیه حرف آخر در شعر است که شعر بر پایه آن تنظیم می‌شود. پس مبنا را حرف آخر قـرار داده، بعد داخل هر باب، حرف اول را مبنا قرار داده اسـت، مثلاً در بـاب «البـاء»، بین کلمات جذب ـ کسب ـ رغب ـــ قلب و کتب از نظـر ترتیـبی اول جـذب بعـد رغب بعد قلب و بعد کتب و بعد کسب می‌آید.

2 ـ در مورد تاریخ لغت عربی یکی از کتابهای خوب مقدمه صـحاح‌اللغة اسـت (مقدمه احمد عبدالغفور عطار) که آقای فدائی هم آن را ترجمه کرده است.

3 ـ آقای جوهری از نوشتن کتابش دو هدف داشته است: 1. روشی ابداع کند که دسـتیابی بـه واژه‌هـا آسـانتر باشـد و بـرای این منظـور روش قافیـه را ابـداع می‌کند؛ 2. معرفی درست معانی واژه‌هـا و ضـبط واژه‌هـا را شـامل باشـد، لـذا اسمش را صحاح گذاشته اسـت. ایشـان هـدفش این اسـت کـه لغـات صـحیح را فقط بگوید. ایشان می‌گوید چه دلیلی دارد لغـات غلـط را بگـوییم و بعـد بگـوییم مهمل است.

بنابراین اولاً لغات صحیح را می‌گوید؛ ثانیاً غلط‌های متـداول را تـذکار می‌دهـد؛ ثالثاً کار مهمی کرده که در کتابهای قبلی جز «البـارع» کسـی این کـار را نکـرده اسـت و آن این اسـت کـه شَـکْل (حرکـات) کلمـات را می‌گویـد مثلاً رطب را می‌گوید بضم‌الراء؛ پس برای ضبط کلمات از این معجم خوب می‌توانیم استفاده

کـنیم. ضـبط اسـمهای قبائـل و امـاکن را هم بیـان می‌کنـد، وزن کلمـات را هم می‌گوید.

4 ـ کاربردهای افعال بـا حـروف و همچـنین کاربردهـای مجـازی را بیـان کـرده است. گاهی حرف اضافه معنا را کاملاً عوض می‌کند مثـل رغب فی و رغب عن. رغب فی به‌معنی اشتیاق است امـا رغب عن بـه معـنی بی‌میلی و روی گـردانی است.

5 ــ واژه‌هــای معـرّب را معـرفی می‌کنــد، مثلاً صـاروج کــه یکی از مصــالح ساختمانی است می‌گوید فارسی است و تعریب شده است، زیرا لغویون گفته‌اند که در لغت عرب هیچگاه «ص» و «ج» با هم در یک کلمه نمی آیند.

6 ـ به دلیل روش و جایگـاه علمی جـوهری کتـاب او بسـیار مـورد توجـه بـوده است؛ لذا نقد جدی هم به آن کرده‌اند. از جمله نقـدهایی کـه بـه او کرده‌انـد این است: 1 ـ خیلی وقتها کلمات را بد شنیده بوده است مثلا دَمْدَم را دَبْـدَب شـنیده بوده است؛ 2 ـ برخلاف قراری که گذاشته که می‌خواهد کاربرد واژه‌ها را بگویـد گاهی نگفته و خلف وعده کرده است؛ 3 ـ گاهی نقص در بیـان معنـای یـک واژه دارد؛ 4 ــ شـماری از واژه‌هـا را نیـاورده اسـت؛ مجدالـدین فیروزآبـادی صـاحب قاموس‌المحیط مدعی شده که جوهری دو سوم لغات را نیاورده است.

مجموعاً 25 تا اختصار و گزیده و تکمله و مستدرک بر این کتاب نوشـته‌اند کـه در *معجم‌المعاجم* معـرفی شـده اسـت. ترجمـه فارسـی هم دارد، در قـرن هفتم جمال‌الدین قرشی آن را ترجمه کرده بـه نـام «السـراج من الصـحاح» و خـود او تکمله‌ای هم نوشته به اسم «القَراح لتکمیل الصَحاح».

دو نکته پایانی:

1 ـ دو وجه ترجیح برای روش جوهری ذکر می‌شود: 1. این کار بــرای کســانی که اهل شعر هستند و ذوق شعری دارند و ناگزیر بایـد قافیـه را رعـایت کننـد در واژه‌یابی کمک می‌کند. 2. شناسایی حرف آخرریشـه کلمـات علی‌الاغلب آسـانتر است، زیرا معمولاً در کلمات عربی تغییرات حرف اول بیشتر است مثلاً در ادّکـر حرف اول تغییر کرده اما حرف آخر تغییر نکرده است. امیـل یعقـوب در کتـابش (صفحه 102) تأکید کرده که در تغییرات زبـان عـربی، حـروف آخـر کمـتر تغیـیر می‌کند.

2 ـ در مورد اینکه آیا جوهری ابداع‌کننده روش قافیه است، گفته‌انـد اصـل این کار را شاعر و ادیبی ضریر به نام ابوبشر یمان‌بن ابی‌الیمان البنـدنیجی (متوفـای 284) در کتابش به نام «التقفیة» انجام داده است. وی از ابن‌سکیّت بهرة بسیار برد و در علوم ادب آگاهی فراوان داشت.

العُباب (650 هـ . ق)]موج دریا[

نویسنده: رضی‌الدین صاغانی که حنفی‌مذهب است.

ایشان نزدیک سه قرن با جوهری فاصله دارد حواشـی و انتقادهـایی را کـه بـر صحاح‌اللغه شده بوده همه را جمع کرده و از کتابهای دیگری کـه مـورد اسـتفاده جوهری قرار نگرفته بوده هم استفاده کرده است و کتابش را بر پایه صحاح‌اللغه نوشته، واژه‌هایی را که صحاح نیاورده اضافه کرده است و مجموعاً تا جلد بیستم

این کتاب (مادة ب ک م) را پیش برده است. اجزایی از آن تصحیح و چاپ شده است.

تعبیری که سیوطی دارد این است که بعد از جوهری دو کتاب مهم لغت داریم 1. المحکم ابن‌سیده (در همان نظام خلیل که معرفی شد) 2. العبابِ صاغانی.

لسان‌العرب (711 هـ . ق)

نویسنده: ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن مکرّم‌بن منظور افریقی مصری معروف به ابن‌منظور (630 تا 711). احتمال داده می‌شود که ابن‌منظور اهل تونس بوده باشد. اما وی از ابتدای تحصیل در مصر بوده و در مصر هم از دنیا رفته است، از نظر مذهب شافعی است با گرایش به اهل بیت علیهم‌السلام؛ لذا بعضی گفته‌اند شیعه ملایم است. ایشان بسیار علاقه به خلاصه کردن کتابها داشته است. همه آثارش اختصار است مثلاً *مختصر تاریخ دمشق* که اصل آن 60 جلد است و او آن را در 20 جلد خلاصه کرده است.

ویژگی‌های کتاب:

1 ـ روش کارش روش قافیه است.

2 ـ ایشان در مقدمه مدعی شده است که نویسندگان کتب لغت قبل از من، بعضی در گردآوری لغات خیلی خوب عمل کرده اند مثل ازهری در *تهذیب اللغة*، بعضی روش کار خوبی داشته‌اند مثل جوهری در *صحاح اللغة* و من در کتابم هر دو را جمع خواهم کرد.

3 ـ وی تأکید می‌کند که چون عربی زبان قرآن و حدیث است، به زبان عربی توجه می‌کنیم؛ لذا حجم شواهد قرآنی و حدیثی این کتاب با کتب دیگر قابل مقایسه نیست، بنابراین برای کسانی که در حوزه‌ی دینی کار می‌کنند مفید است.

4 ـ ایشان 5 منبع اصلی برای کار خودش انتخاب کرده است: 1.ـ تهذیب‌اللغة ازهری 2. المحکم ابن‌سیده 3ـ صحاح‌اللغة جوهری 4. حواشی ابن‌برّی بر صحاح 5.ـ النهایة ابن‌اثیر. می‌گوید اگر این 5 منبع را کنار هم بچینیم نیازی به منابع دیگر نداریم. سه کتاب اول را معرفی کردیم. اما حاشیه ابن‌بری مهم‌ترین حاشیه‌ای است که بر کتاب جوهری نوشته شده است. اسم کتاب «التنبیه و الایضاح عمّا وقع]من‌الوهَم[فی الصحاح» است. ابن‌بری از دانشمندان لغت‌شناس و نحوی مصر در قرن ششم و متوفای 582 است. کل این کتاب از ابن‌برّی نیست بلکه استاد ادبیات ابن‌برّی، علی‌بن جعفر ابن‌قطّاع، نقدهایی را بر صحاح شروع کرده بوده است که همان اوایل از دنیا می‌رود و ابن‌برّی کار را ادامه می‌دهد، که تا اواخر رسیده ولی او هم کار را تمام نکرده از دنیا رفته است؛ بعد یکی از افراد حلقه درسی او کار را به پایان برده است. اما چون کار عمده را ابن‌برّی انجام داده معروف است به حواشی ابن‌برّی. کتاب نهایه هم کتاب مهمی است در لغات احادیث نبوی و تعبیراتی که از صحابه نقل کرده‌اند (یعنی لغات کم‌تر مأنوس و غریب). مؤلف این کتاب ابن‌اثیر مجدالدین مبارک‌بن محمد است (متوفای 616).

5 ـ ابن منظور می‌گوید من با این تنظیمی که کردم تمام مطالب پراکنده کتب لغت را که جاهای مختلف بود جمع کردم و آنچه که در شرق و غرب عالم اسلام بود آوردم (شما ببینید ازهری مصری است، ابن‌برّی خراسانی است، ابن‌سیده اندلسی است، جوهری نیشابوری است و ابن‌اثیر از موصل عراق است)؛ بعد می‌گوید اعتماد کنید به اینکه هرکس از کتاب من نقل کند از این 5 کتاب نقل کرده است.

البته در امانت‌داری ابن‌منظور شکی نیست، ولی به شما بگویم اگر از *لسان العرب* نقل کردید به *لسان العرب* ارجاع بدهید و صرفاً براساس این سخن ابن‌منظور به کتاب اصلی ارجاع ندهید؛ اگر میخواهید به منبع اصلی او ارجاع بدهید، حتماً آن را ببینید. حتی بنابر آنچه که بررسی کرده‌اند اشتباهاتی هم داشته است، اگرچه آقای نصار هم در بررسیبی که کرده می‌گوید امین است.

6 ـ تفسیر حروف مقطعه قرآن را در مقدمه کتاب آورده و می‌گوید ازهری در پایان کتابش آورده ولی چون مهم است من در آغاز می‌آورم.

7 ــ در کاری که آقای نصار کرده در بررسی کتاب *لسان‌العرب* می‌گوید ابن‌منظور مبنای خودش را «المحکم» ابن‌سیده قرار داده یعنی اول با این کتاب شروع کرده، بعد صحاح جوهری و بعد تهذیب ازهری. ابن‌اثیر هم که مستقل است چون او حوزه‌ی انتخاب لغتش متفاوت است، فقط در لغات حدیث از ابن‌اثیر استفاده می‌کند. بیش از همه به ابن‌سیده توجه دارد. ضمناً به کتابهای ابن‌درید و خلیل هم اشاراتی می کند اما مستقیم نقل نکرده است؛ حال یا دسترسی نداشته یا مراجعه نکرده است. اینها همه بنابر اظهارات آقای نصار است.

8 ـ در لسان‌العرب علاوه بر لغت می‌توانید اعلام جغرافیایی، اسم قبایل، اسم اشخاص، گاهی تفاسیر آیات، گاهی مطالب فقهی را ببینید؛ گاهی هم مسأله فقهی حل می‌کند. به خاطر همین تنوع مطالب بعضی گفته‌اند بهتر است به آن موسوعه بگوییم. اگر بخواهیم تشبیه کنیم می‌توانیم بگوییم مثل لغت نامه دهخداست (همچنانکه مثل دهخدا در ارائه مطالب توازن ندارد، گاهی جایی هیچ مطلبی ندارد و گاهی در موردی مطالب زیادی دارد)

9 ـ نقدهایی که به ایشان شده است: 1. مواردی در حافظه داشته و گاهی خلط می‌شده است؛ مثلاً جمله‌ای را به ابن‌سیده نسبت داده در حالی که از آنِ ابن‌اثیر است؛ 2. تکرار و آشفتگی دارد. در تنظیم کتاب لغت هر مؤلفی سیر کاری دارد مثلاً اول فعلها را می‌گوید بعد اسمها و بعد اسمهای خاص را، یا اول اسمها را می‌گوید بعد فعلها را و ... اما در کتاب ابن‌منظور انسان وقتی مراجعه می‌کند می‌بیند فلان کلمه معنی وزن باب تفعلیش این است، در حالی‌که دوباره سه سطر بعد، از کتاب لغت دیگری معنای جدیدی برای همان وزن نقل کرده است؛ 3. نقد بعدی این است که ابن‌منظور به همین 5 کتاب که ذکر شد استناد کرده است در حالی که کتب لغت مهم دیگری بوده که مراجعه نکرده است. مثلاً المحیط که گفتیم کاربردهای مجازی را خوب می‌آورد یا معجم *مقاییس‌اللغة* که خوب ریشه‌یابی معنایی کرده است و تعداد ریشه‌هایی که پیدا کرده قابل

توجه است؛ همچنین کتاب «العُباب» را مورد توجه قرار نداده است در حالی که فیروزآبادی یکی از امتیازاتش این است که به این کتاب خیلی ارجاع داده است.

10 ـ *لسان‌العرب* کتابی نبوده که خیلی نقد و شرح بر آن بنویسند، فقـط چنـد نفر آن را تلخیص کرده‌اند. در *معجم‌المعاجم* (صفحه 234) چهار کتـاب را در این باب معرفی کرده است (دو تا چـاپ شـده، یکی تصـحیح لسـان اسـت و دیگـری تلخیص).

11 ـ در مورد *لسان‌العرب* حسین نصار در ج2 صفحه 429 تا 454 مطالبی را آورده است.

القاموس المحیط

نویسنده: مجدالدین محمدبن یعقوب فیروزآبادی (729ـ817)

از مشهورترین کتب لغت است و اینکه به کتاب لغت قاموس می‌گوینـد علتش همین نامی است که فیروزآبادی بر کتاب خود گذاشته است.

آقـای امیـل یعقـوب در شـرح حـال فیروزآبـادی نوشـته «وُلِـد بِکـارزین». فیروزآبـادی کتـابی دارد بـه نـام «البلغة فی تـاریخ ائمة اللغة» کـه تـاریخ ادبیـات است و لغویـون و نحویـون را معـرفی کـرده اسـت. مصـحح کتـاب در صـفحه 5 نوشته است: «وُلِدالمجد بکارزین و قد صرّح بهذا فی القاموس، مادة کرز». بعـد مقدمه‌نویس گفته بعضی فکـر می‌کننـد کـه این کـازرون اسـت و آن را این جـور تصحیح کرده‌اند در حالی‌که این طور نیست، کارزین غیر از کازرون است.

آقای فیروزآبادی در شیراز و بغداد و دمشق درس خوانده است، 10 ســال در قدس (اورشلیم) تدریس می‌کرده است، 15 سال در مکه تدریس می‌کــرده و 5 سال در دهلی بوده، نهایتاً به یمن رفته و قاضی‌القضاة شـده اسـت. گرایش‌هـای تصوفی هم داشته اما شهرتش به لغوی بودنش است.

روش کارش هم همان روش قافیه است. غرض او از تألیف این کتاب، فـراهم آوری یک فرهنگ لغت جامع، شامل لغات فصیح و عامیانه و خلاف قاعده، بوده و برای پرهیز از طولانی شدن زیاد، آوردن شواهد و کاربردهای گوناگون را وانهاده و در مقدمة کتاب ویژگیهای آن را برشمرده است (بـرای این ویژگیها ← نصّـار، ج 2، ص 455-457). وی به صحاح اللغة جوهری، از آنرو که کتـابی محـلّ اقبـال و اعتنای همگان بوده، توجه خاص داشـته و در عین حـال یـادآور شـده کـه بیش از نیمی از واژه ها در این کتاب نیامده است، همچنانکه اشتباهاتی نـیز در آن یـافت می شود. فیروزآبادی در نسخة خود، واژه هـای غیرمـذکور در صـحاح را بـا رنـگ قرمز نوشته و خطاهای صحاح را نیز جابه جا بیان کرده است و شاید بتوان ادعـا کرد که قاموس فیروزآبادی نقد صحاح جوهری است، با این توضـیح کـه کتابهـای لغتِ دیگر به اندازة صحاح محلّ مراجعـه و اعتمـاد نبـوده انـد؛ البتـه در فقـرات پایانی مقدمه به اشاره می گوید که قـاموس حـاوی خلاصـه دو هـزار کتـاب لغت است، که گویا مراد او از این عدد، صرفاً بیان کثرت بوده است.

قاموس، علاوه بر لغـات، شـامل اعلام اشـخاص (محـدثان و فقهـاء و غـیرهم) اعلام جغرافیایی، اصطلاحات طبی و علم الحیوان و سایر علوم، واژه هـای مولّد و غیرعربی (اعجمی) و نامأنوس نـیز هسـت کـه ضـبط و حرکـات آنهـا را در حدّ لزوم مشخص کرده است. این فرهنگ از زمان تألیف با اقبال بسیار روبه رو شد

و تعداد زیادی اثر در شرح، تحشیه، توضیحات موردی، تکمله، مستدرک و نقد آن تألیف گردید، که از همه معروفتر کتاب *الجاسوس علی القاموس* احمد فارِس شدیاق است. این کتاب به فارسی و ترکی هم ترجمه شده و می توان کتاب *منتهی الأرَب* عبدالرحیم صفی پوریِ هندی را ترجمة آن دانست (برای بررسی تفصیلی *القاموس المحیط*← نصّار، ج 2، ص 540-507).

تاج‌العروس من جواهرالقاموس

نویسنده: سیدمحمدمرتضی حسینی زَبیدی (متوفی 1205 هـ . ق)

این کتاب را «تاج‌المعاجم» هم می‌گویند، به اعتبار اینکه در بین کتب لغت عربی همچون تاج است. بنابراین معرفیِ کاملش خوب است. کتاب آقای نصّار در بارة این کتاب (ج2 صفحه 508 تا 540) و در *معجم‌المعاجم*، صفحه 235 تا 236، مطالبی دارد. دربارة این کتاب مقالات زیادی هم نوشته شده است. تاج‌العروس یک چاپ 40 جلدی در کویت دارد که در مقدمة آن حدود 20 صفحه درباره مؤلف و کتاب گفته است. این مقدمه به قلم عبدالستار احمد فرّاج است. از همه مهمتر کتابی هست به نام *الزَبیدی فی کتابه تاج‌العروس* که رساله دکتری هاشم طه شلاش است در دانشگاه بغداد (1977) که بهترین اطلاع درباره تاج‌العروس را از این کتاب می‌توانید بگیرید.

زَبید یکی از شهرهای مهم یمن است. مؤلف یک دوره زندگیش را آنجا گذرانده است و چون دوره مهمی در تدوین کتاب بوده به نام زبیدی شهرت پیدا کرده است.

زبیدی اسم کاملش محمد بن محمدبن محمدبن محمدبن عبدالرزاق و لقبش مرتضی است، و از نظر تبار از سادات است از نظر جایگاه زندگی پدران ایشان از واسط عراق به هند رفته‌اند و ایشان متولد 1145 در هند است، اما چون پدرانش از واسط به آنجا رفته‌اند به او واسطی هم می‌گویند. زبیدی حدود 13ـ 14 سالگی در هند به تحصیل آغاز کرده، در 17 سالگی راهی یمن شده و 5 سال در زبید بوده است. بعد به حجاز رفته و پس از آن به مصر رفته و سپس راهی فلسطین شده و از آنجا به یمن برگشته و مجدداً به مصر رفته و سرانجام در سال 1205 از دنیا رفته است. او در حدیث و تصوف و لغت و فقه و علم انساب اساتید برجسته‌ای دیده و کتابهایی نوشته است و غیر از تسلطی که به گویش‌های مختلف عربی داشته، فارسی هم بلد بوده و همچنین با ترکی و گرجی آشنایی داشته است. فارسی و ترکی شواهدش در تاج‌العروس هست. به همین دلیل خیلی وقتهای ضبط درست کلمات را تذکار می‌دهد؛ مثلاً در *قاموس* می‌گوید فرهاد جِرد، جرد معرّب «کَرد» است اَیْ عَمِلَ. زبیدی می‌گوید در کتاب فیروزآبادی گرچه به کسر آمده است، ولی کسی که با قواعد لسان فارسی آشناست می‌داند که کَرد است. از شواهد تسلط ایشان به زبان فارسی این است که وی با کتاب *برهان قاطع* کاملاً آشناست؛ می‌گوید *برهان قاطع* در بین فارسی‌زبانان مانند قاموس است در بین عرب‌زبانان.

از نظر مذهبی، زبیدی حنفی‌مذهب است و چون علاقه تصوفی داشته، هم به طریقت قادری و هم به طریقت نقشبندی ارادت می‌ورزیده است. شرحی هم

بر *احیاءالعلوم* غزالی دارد. آقای هاشم طه می‌گوید زبیدی نزدیک به 140 کتـاب در موضوعات مختلف داشته است.

ویژگیهای کتاب

1 ـ مؤلف سند خودش را به کتاب فیروزآبـادی به‌طـور متصـل بیـان می‌کنـد و توضیح میدهـد کـه این نسـخه فیروزآبـادی کـه شـرح می‌کنم چگونـه بـه دسـتش رسیده است.

نکته مهم این است که در گذشته، اساس انتقال مؤلَّفـات هـر نسـل بـه نسـل بعد، از طریق مؤلفان آنها به صورت اجازه بوده است. حال اجازه، گـاهی اجـازه سماعی بوده، گاهی اجازهٔ مناوله‌ای بوده، یا اجازه قرائتی یـا املایی بـوده اسـت که مشروح آن در کتابهای اجـازه آمـده اسـت. وقـتی بـه کسـی اجـازه می‌دادنـد معنایش این بود که این شخص این کتـاب را می‌توانـد بـه نسـل بعـد منتقـل کنـد یعنی آن را ضبط کرده است و یا اینکه او این کتاب را فهمیده اسـت. اسـاتید بـه شاگردانشـان نسـخهٔ کتـاب را می‌دادنـد کـه بنویسـند، بعـد می‌گفتنـد کـه آن را برایشان بخوانند، وقتی می‌دیدند درست فهمیده‌اند و خطا نکرده‌اند به آنها اجازه نقل می‌دادند. لـذا می‌گویـد این کتـاب را نـزد فلانی قـرائت کـرده‌ام. گـاهی نـیز مؤلف کتاب را املاء می‌کرد (مثلاً کلینی کتابش را نوشت، بعد رفت بغـداد 4، ـ 5 نفر از اهل دقت را جمع کرد؛ مثل نعمانی، ابوغـالب زُراری و ... و بـه آنهـا گفت بنشینید من کتاب را برای شما املاء می‌کنم تـا استنسـاخ کنیـد). درواقـع، اجـازه می‌دادند تا اولاً نسخه را معتـبر کننـد کـه هرکسـی نتوانـد بـه هرکسـی کتـابی را نسبت دهد، ثانیاً می‌خواستند ببینند طرف مقابـل چـه مقـدار می‌فهمـد. لـذا اگـر می‌دانستند کسی آدم خیلی باسوادی است به او اجازه نقل کتبشان را می‌دادند، مثلاً مجلسـی دوم از اصـفهان می‌رود مشـهد پیش شـیخ‌حر عـاملی و بـه ایشـان می‌گوید به من اجازه روایت بدهید. آنگاه هـر دو نفـر بـه همـدیگر اجـازه حـدیثی می‌دهنـد، هیچیـک بـه دیگـری نمی‌گویـد من بایـد شـما را امتحـان کنم. البتـه این اجازه‌ها بیشتر برای تبرک بوده است، می‌خواستند ازطریق محدث بـزرگی چـون شیح حر عاملی به مجموعهٔ آثار امامیه متصل شوند، از او اجازه می گرفتند.

باری، زبیدی اتصال خودش و نحوه گرفتن کتاب از فیروزآبادی را ذکر می‌کنـد. فیروزآبادی در قرن نهم می‌زیسته است، یعنی حدود سه قـرن بـا زبیـدی فاصـله داشته و تقریباً 8 واسطه می‌خـورد. او این افـراد را در زنجـیره‌ای به‌هم پیوسـته معرفی کـرده اسـت. دلیـل اینکـه زبیـدی کتـاب فیروزآبـادی را معـرفی و شـرح می‌کند این است که ایشـان وقـتی بـه یمن می‌رود می‌بینـد این کتـاب تعلیم داده می‌شود. ایشان هم نزد استاد تعلیم می‌بیند و چنـد جـور هم اجـازه می‌گـیرد؛ هم نزد استاد قرائت کرده و هم سماع. خود او می‌گوید شخصی بـرای اسـتادش این نسخه را می‌خواند من هم می‌شنیدم بعد استاد گفت تو هم که در اینجـا بـودی و گوش کردی می‌توانی نسخه را نقل کنی. علاوه بر این، طریق مناوله‌ای هم دارد می‌گوید تو با سوادی قبولت داریم دیگر نیاز به سماع یا قرائت نیسـت می‌تـوانی استنساخ کنی و نقل نمایی.

مرحوم معلم حبیب‌آبادی کتابی نوشته به نام «*مکارم‌الآثار*» که شرح‌حال افراد مهم دو قرن 13 و 14 را نوشته است. در همین کتاب، زبیدی را معرفی کـرده و اجازات او را برای قاموس آورده است.

زمانی که زبیدی کتاب فیروزآبـادی را تعلیم می‌بینـد دو قـرن و نیم از عمـر آن کتاب گذشته بوده است، بنابراین این کتاب همه‌جا پخش شده بود و بـه خصـوص در یمن مطرح بود، شروح و نقـدهایی بـر آن نوشـته بودنـد، ایشـان کـه بررسـی می‌کند می‌بیند کتاب احتیاج به یک تفصیل دارد زیرا فیروزآبادی کتابش را فشرده نوشـته اسـت (کـه توضـیح آن گذشـت). احسـاس کـرده اسـت کـه آن شـرح‌ها قانع‌کننده نیست و تصمیم می‌گیرد شرح جدیدی بنویسد با علم بـه همـه شـروح. لذا برای تألیف این کتاب ایشان بسیار تحقیق کرده است.

2 ـ تاج‌العروس به روش قافیه نوشته شـده و آخـرین کتـابی اسـت کـه از این روش معرفی می‌شود و به لحاظ متن بـه روش شـرح مـزجی کتـاب قـاموس را شرح می‌دهد؛ متن مؤلف را می‌گیرد و تمام توضیحات را بین متن می‌آورد، یعنی توضیحات را به متن خورانده اسـت به‌طـوری کـه متن قبلی بـه هم نریـزد، مثـل شرح سیوطی بر الفیه یعنی *النهجةالمرضیة*.

3 ـ شواهد شعری زیادی دارد، شواهد قرآنی هم دارد و گاهی شواهد حــدیثی؛ برخلاف ابن‌منظور که شواهد قرآنی زیاد دارد.

4 ـ مقدمه خوبی دربـاره لغت در زبـان عـربی دارد کـه انـواع واژه‌هـا را بحث کـرده اسـت، شـامل مهمـل، مسـتعمل، غـریب، مبتـذل (پیش پـا افتـاده)، آحـاد، متواتر، متداول، متروک، حقیقت، مجاز، مترادفات و ...

5 ـ بابی دارد به نام توثیق المصادر که مصادر و منابعش را معرفی می‌کند که از کجا به‌دست آورده است. گفته است بی‌واسـطه از منـابع نقـل می‌کنم «نقلتُ بالمباشـرة»، بـه همین دلیـل چـون کتـاب صـاحب‌بن عبـاد را نداشـته از او نقـل نمی‌کند. البته گاهی مطلبی را نقل می‌کند، ولی خواننده نمی‌داند از لسان‌العرب می‌گوید یا از منبع لسـان‌العرب؛ یـک مقـداری خلـط در تعبـیر شـده امـا خـودش می‌گوید از منبع اصلی می‌گویم.

6 ـ وقتی از فردی نام می‌بـرد او را معـرفی می‌کنـد و جایگـاه مؤلف‌هـا را بـه مناسبت در متن ذکر می‌کند.

7 ـ چون خیلی سفر کرده اطلاعات خوبی در مورد ضبط اسـمهای جغرافیـایی و اماکن و مساجد و بقاع و شهرها و ... دارد. همچنین اطلاعـاتی کـه از خـود این اماکن می‌دهد بسیار مفید است. همچنین است درباره اسمهای نباتات و حیوانات و درختان و امثال ذلک. *تاج‌العروس* هم از نظر ضبط و هم از نظر معـنی نسـبت به قاموس دقیق‌تر بیان کرده است و خطاهای قاموس را هم اصلاح کرده است، یعنی گاهی اطلاعات و ضبط‌های قاموس را مستند کرده است، مثلاً می‌گوید من ضبط این واژه را شخصاً شنیدم، یعنی کار میدانی کرده است. یـا منقـولات او را توصیف کرده است و اطلاعاتی را گاهی افزوده است که دریافت شخصــی خـود او است. نمونه‌هایی از ضبط کلمات: سمرقند بـه فتح سـین و میم و سـکون راء که می‌گوید این درست است اما آن‌طوری که برخی مشـایخ مغـربی می‌گوینـد و «میم» را ساکن میدانند درست نیست، یـا از قـاموس نقـل می‌کنـد کـه مَرْغَنـای

جزیره‌ای است در منطقه مغرب؛ ولی این جزیره در افریقیة تونس است و ضبط درست آن درستش به زاء و تشدید نون است یعنی مَزَنّای است که من از آدمهای معتَمدِ خود آن منطقه شنیدم.

8 ـ در درستی منابع دقت دارد و بین منابع مقایسه می‌کند و می‌گوید در این کتاب این جور آمده و در فلان کتاب جور دیگری آمده است، بنابراین کلمه این‌طور باید باشد. بسیاری از داده‌های فیروزآبادی را از این طریق اصلاح می‌کند.

9 ـ تفکیک معانی اصلی از معانی کاربردی و مجازی یکی از ویژگیهای این کتاب است.

10 ـ در عین حال ایرادهایی به ایشان گرفته‌اند. یکی از اینها روش ایشان است که مزجی است و مراجعه‌کننده را خسته می‌کند. اما ایراد جدی کمتر بر ایشان گرفته‌اند. کتاب معتبر و شناخته‌شده‌ای است و کاستی‌هایی که دارد در مقایسه با کتب دیگر کمتر است. فرهنگ‌های بعدی خیلی از ایشان استفاده کرده‌اند.

11 ـ منابع تاج‌العروس، یکی سماع بوده است که سفر می‌کرده به جاهایی که عرب اصیل بوده‌اند و از آنها می‌شنیده است، بخصوص در ضبط کلمات؛ یا اینکه نزد مشایخ بزرگ لغت می‌رفته و ضبط‌ها را می‌شنیده یا بر آنان می‌خوانده و آنها اصلاح می‌کردند. دیگر اینکه از منابع مکتوب پیشین استفاده می‌کرده است؛ «هاشم طه» منابع تاج‌العروس را استخراج کرده و 120 منبع معرفی می‌کند. ایشان (زبیدی) از فیروزآبادی مستقلاً فقط به عنوان روایت نقل می‌کند، می‌گوید: این کتاب را از طریق کسانی شنیدم و از آنها روایت می‌کنم.

12 ـ این کتاب چند چاپ دارد، چاپی که در کویت انجام داده‌اند 40 جلدی است و در سال 1380ش/ 2001 میلادی تمام شد. این چاپ هم آسان‌یاب است و هم خوش‌خوان. به منابع مراجعه کرده‌اند، آدرس داده‌اند و همچنین با *لسان‌العرب* مقایسه کرده‌اند و هر لغتی را که اولین بار آورده، با ستاره مشخص نموده‌اند. یک چاپ ده جلدی هم پیشتر به صورت چاپ سنگی وجود داشته که بارها افست شده است.

اساس‌البلاغه (538 هـ . ق)

نویسنده: ابوالقاسم محمودبن عمرالزمخشری متوفای 538 هـ ق، ادیب و مفسّر مشهور معتزلی قرن ششم. وی دو کتاب مهم در لغت دارد، یکی *الفائق فی غریب الحدیث* که لغت حدیث را شرح می دهد و دیگری *اساس البلاغه*.

ویژگی‌های کتاب

1 ـ روش الفبایی

در این روش طبق حروف الفبا از حرف اول شروع می‌کند، بعد حرف دوم و بعد حرف سوم و به همین ترتیب؛ عکس روش قافیه که مبنای گردآوری و تنظیم را حرف آخر قرار می‌داد. در این روش الفبایی که لغات را براساس حروف الفبا از حرف اول تنظیم می‌کنند غالباً ریشه کلمات را مورد توجه قرار می‌دهند

و ریشه‌ها را طبق حروف الفبا نظم می‌بخشند. بنـابراین هـر کلمـه را ابتـدا بایـد ریشه‌اش را به دست آورد و بعد جایگاه آن را در لغت پیدا کرد. گاهی خود کلمـه را به هر شکلی که هست طبـق الفبـا تنظیم می‌کننـد و براسـاس حـرف اول در جایگاه خود قرار می‌دهند که طبق این شـیوه دیگـر نیـازی بـرای به‌دسـت آوردن ریشه کلمه نیست. *اساس البلاغه* زمخشری براساس نظام الفبایی ریشه کلمات تنظیم شده است. کتابهای لغت قرآنی غالباً همین روش را عمل کرده‌انـد، راغب اصفهانی که نیم قرن جلوتر از زمخشـری بـوده (وفـاتش 502 هــ ق اسـت) بـه همین روش عمل کرده است، امـا مـا فعلاً بحث لغـات قـرآنی نـداریم. در لغـات عمومی، اولین کتابی که این روش را دارد، کتاب *اساس البلاغة* زمخشری است. البته لغت‌شناسان یک نفـر دیگـر را در قـرن چهـارم هــ ق ذکـر می‌کننـد بـه نـام «بَرْکلی» که مبتلا بهِ ما نیست چون از آن خبری نداریم. نکته‌ای که در این روش باید توجه کرد این است که در زبـان عـربی کلمـات سـه حـرفی گـاهی مضـاعف است مثل حقق یا فرر، در مـورد اینکـه این کلمـات در نظـام الفبـایی کجـا قـرار می‌گیرند، لغویون تفاوت روش دارند که در هر کتاب باید به آن توجـه کـنیم و آن این است که آیا دو حرف مضاعف را یک حرف می‌گیرند یعنی حرف سـوم را در همان جایگاه حرف دوم قرار می‌دهند یا اینکـه حـرف سـوم را در همـان جایگـاه الفبایی خودش قرار می‌دهند مثلاً وقتی می‌خواهیم فَرَّ را پیدا کنیم اگر «راء» یک حرف حساب کنند همان اول فَرَّ را بیان می‌کنند و بعد سه حرفی‌ها می‌آید (مثـل فرد، فرض، فرق). بنابراین فرَّ قبل از فرج و فرد می‌آید اما اگـر حـرف سـوم را مستقل حساب کنند و طبق جایگاه خودش قرار دهند اول فرج می‌آید بعد فـرد و بعد فَرَرَ می‌آید طبق الفبا.

2ـ رویکردی که زمخشری به لغت دارد این است که به جـای اینکـه بـه معنـای واژه فکر کند، کاربرد بلاغی واژه را در نظـر دارد، یعـنی نگـاهش بـه لغت، نگـاهِ معنای واژه نیست بلکه نگاهش از باب بلاغت است که یک واژه در چه ساختاری به‌کار می‌رود، در واقع بخشی از بحث حقیقت و مجاز است. کسـانی کـه ادبیـات عرب خوانده‌اند می دانند که معانی و بیان و بلاغت جوهره‌اش دانستن حقیقت و مجـاز اسـت. آقـای زمخشـری کتـابش، اگـر چـه کتـاب لغت اسـت یعـنی آن را براساس واژگان نوشته است اما هدفش کـاربرد حقیقی و مجـازی الفـاظ اسـت بنابراین اول ترکیبهایی را کـه واژه در آن قـرار می‌گـیرد گفتـه اسـت؛ مثلاً بـرای کلمه حَذَقَ می‌گوید: حَذَقَ: حذق السِّکّینُ الشیءَ ایّ قَطَعَه: (چاقو چیزی را برید) از اول با جمله شروع می‌کند یعنی می‌خواهد بگوید حـذق در این سـاختار اصـلی به‌کار می‌رود، اصلاً معنی ذکر نمی‌کند. بعد می‌گوید: از این کلمه عبـارت «حَـذَقَ فی صِـناعتهِ فهو حاذِقٌ» درست شده است، اگر کسی در یـک فـنی بـا مهـارت و ورزیده شود وقتی کاری را به او می‌سپاریم، آنـاً می‌بُـرد و معطـل نمی‌کنـد، لـذا می‌گویند «حاذق». هر جای این کتاب را بـاز کنیـد لغـتی را توضـیح می‌دهـد، بعـد معانی کاربردیش را می‌گوید و بعد می‌گوید «و مِنَ المجازِ» یعنی کجاها در شکل مجازی، اعمّ از استعاره و کنایه، به‌کار رفته اسـت. خیلی از مجازهـایش شـواهد قرآنی است یا شواهد حدیثی یا شعر است. در همین مثال حـذق می‌گویـد: «مِن المجاز: حَذَقَ القرآنَ یعنی اَتَمَّ قراءَتَهُ و قَطَعَها».

3 ـ این کتـاب یـک جلـد اسـت و بـر پایـه محتـوای کتابهـای قـدیمی لغت مثـل «صحاح»، «العین» و اینها نوشته شده اسـت. مثالهـایش را هم از همـانها گرفتـه است. *اساس البلاغه* بارها چاپ شده اسـت، از 1299 هجـری تـا 1372 هجـری قمری.

4 ـ کاربردهای زیاد قرآنی و حدیثی دارد کـه از این جهت خیلی قابـل اسـتفاده است. البته اصرار ندارد بگوید «وَ فِی القرآنِ» بلکه عبارت، عبارت قرآنی است.

5 ـ انتقادهایی که به کار ایشان می‌شود، یکی این است که در همـه کلمـات 4 حرفی ایشان یک حرف را زائد فرض کرده و آنگاه آن را در سـه حرفی‌هـا آورده است، در حالی‌که گاهی اینها خودشان کلمات مسـتقلی هسـتند یـا اینکـه معلـوم نیست حرف زائدشان کدام است. در این روش، کار منطقی این بوده اسـت کـه این نوع حروف را که در ساختار صیغه کلام نیسـت (یعـنی مثـل فاعـل، مفعـول، افتعال و ... نیست) حذف نمی‌کنند و اگر هم حذف کنند، راهنمایی می‌کننـد؛ مثلاً ایشان حَذْلَقَ را در حذق آورده است یعنی لام را از زائد گرفته است، بدون اینکه هیچ راهنمایی کند که حذلق در حذق آمده است. بنابراین اگر برای حـذلق سـراغ ریشه حلق بروید پیدا نمی‌کند (البته ممکن است گفته شود هیچیک از سه حـرف «ح، ذ، ق» در واژه‌های عربی زایـد نیسـتند، بـرخلاف «ل» کـه از حـروف زوایـد است). انتقاد دیگر این است که گفتیم معانی را می‌گویـد و بعـد می‌گویـد: وَ مِنَ المجاز، در حالی که گاهی آن معانی که قبلاً گفته، مجاز است. تأکیدش بر کاربرد آن قدر زیاد بوده که گاهی از آن اول کاربرد مجازی را گفته اسـت. نکتـة درخـور تأمل آنکه به دلیل رونق روش قافیه، یکی از علمای قرن یازدهم کتاب ایشـان را به روش قافیه برگردانده است به نام «محمدبن عبدالرئوف» متوفـای 1031 هـ ق، در کتـابی بـه نـام *اِحکام‌الاسـاس*. درواقـع روش این کتـاب تأثیرگـذار نبـود و چنانچه گفتیم تا قرن 13 کتابها، بـه روش قافیـه نوشـته می‌شـد، تـا در قـرن 13 براثر آشنایی با مستشرقین و شیوه‌های فرهنگ‌نویسی آنان، روش الفبـاییِ آغـاز کلمه آرام‌آرام شکل گرفت و مطرح شد. در این کار ادبای لبنانی (مارونیهـا) کـه نقش زیادی در احیای ادبیات عربی، در دوره جدید داشتند، شروع به همین روش کردند. آقـای نصّـار عنـوان فصـل این کـار را «معاجم‌الیسـوعیین» (لغتهـایی کـه یسوعیین نوشته‌اند) گذاشته است. عمده این افرادی کـه سـه نفرشـان را قـرار اسـت معـرفی کنم یـا یسـوعی هسـتند یـا بـرای مبشّـرین یسـوعی کتـاب لغت نوشته‌اند، چرا که مبشرین معروف فرانسوی یسوعی (ژزوئیت) بودند، وقتی بـه این مناطق برای تبلیغ مسیحیت آمدند، به درخواست آنها کتب لغت نوشته شد.

محیط المحیط

نویسنده: بطرس بستانی، متوفای 1300 هـ . ق.

بستانی آدم خیلی مهمی است. ابداع اصـطلاح دائرةالمعـارف (در برابـر و هم معنـــای encyclopaedia) از ابتکـــارات ایشـــان اســـت، ایشـــان روشـــهای جدیـــد فرهنگ‌نویسی غربی را دیده و تصمیم گرفته اسـت این روش (روش الفبـایی) را در زبان عربی به‌کار گیرد.

ویژگیهای کتاب

1 ـ روش کتاب، روش الفبایی براساس ریشه کلمات است.
2 ـ علت اینکه گفته محیط المحیط، این است که می‌گوید بهترین کتاب در لغت از نظر ماده و متن «قاموس‌المحیط» فیروزآبادی است و کتاب من اولاً مشتمل است بر قاموس و ثانیاً «یَحتوی علی زیاداتٍ کثیرةٍ». در طول این مدت ــ یعنی از قرن هشتم به این طرف ــ واژه‌های جدید زیادی داریم و همچنین اصطلاحاتِ فنون که باید مطالعه‌کننده متون عربی بلد باشد. به علاوه اینکه در لغت‌نامه‌های دیگر جستجو کردم و لغتهایی را پیدا کردم که باید در کتاب قاموس المحیط میآمد و من آنها را در کتاب خود درج میکنم. ضمناً معانیی هم برای واژهها اضافه کرده که میتوان گفت معانی عامیانه لغات است، نه معنای تازهیاب و امثال آن.
3 ـ از تاج‌العروس که شرح قاموس است استفاده کرده و لغات آن را گرفته و مقداری اضافه کرده است و شرحهای بعضی از واژه‌ها را که به نظر او زائد آمده، حذف کرده است.
4 ـ تا قبل از ایشان ضبط کلمات را با مثال روشن می‌کردند مثلاً جُثّة کمُدّة. از دوره آقای بستانی کار مهمی که شد، به جای مثال، بر روی حروف حرکت گذاشتند.
5 ـ در زبان عربی، افعال سه حرفی به شش صورت ممکن خوانده می‌شود 1 ـ نَصَرَ یَنْصُرُ 2 ـ ضَرَبَ یضرِب 3 ـ فَتَحَ یَفتَحُ 4 ـ عَلِمَ یعلَمُ 5 ـ حَسِبَ یَحْسِبُ 6 ـ طَهُرَ یَطهُر که این صورتها را در لغت‌نامه‌هایی که به روش الفبائی تنظیم شده اند به سه روش نشان می‌دهند: 1 ـ مضارع را ذکر می‌کنند، که بستانی همین کار را می‌کند مثلاً می‌نویسد «رَبَعَ یَرْبَعُ رَبعاً»؛ 2 ــ یک خط می‌کشند و حرکت عین‌الفعل مضارع را رو یا زیرخط ثبت می‌کنند مثلاً عَـزَل ـِ ؛ 3 ــ مثال ذکر می‌کنند مثل *اقرب‌الموارد* که این شش صورت را با یک نمونه در اول کتاب مشخص کرده است و بعد در کتاب، هر مورد را به همان مثال ارجاع می‌دهد، مثلاً نَصَرَ یَنْصُرُ را آورده و حرف «ن» را نشانة آن قرار داده است؛ حالا هر فعلی بر وزن فَعَلَ یَفْعُل باشد در برابرش حرف «ن» را درج کرده است.
6 ـاول هر بابی، حرفی را که می‌نویسد، خصوصیاتی از آن را بیان می‌کند؛ مثلاً در حرف قاف می‌گوید: «بیست‌و یکمین حرف الفبا است و در عبری و سریانی آن را «قُف» می‌گویند. ارزش عددی حرفها را به ابجد نیز می‌گوید.
7 ــ لغات جدیدی که امروزه وارد زبان عربی شده (لغات دخیل یعنی غیرعربی که وارد زبان عربی شده) حروف زائدش را نمی‌زند، بلکه همینطور به نظم الفبایی خودش می‌آورد. کتابهای جدید همه این‌طور عمل می‌کنند، مثلاً تلسکوب را در همن حرف ت ل س می‌آورند یا الفاظی مثل میکروسکوپ یا تلگراف به همین ترتیب می‌آید.
8 ـ به لحاظ سندی هیچ وقت نمی‌شود به این کتاب مراجعه کرد و جزء منابع لغوی که می‌خواهیم به عنوان لغت اصلی به آن مراجعه کنیم، نیست. اما کتاب تأثیرگذاری است، یعنی بعد از این، کتابهایی را که می‌خواهیم معرفی کنیم براساس این کتاب نوشته شده است. کتاب‌های بعدی یا شرح یا تلخیص و یا نقد این کتاب است؛ مثلاً شرتونی در *اقرب‌الموارد* آن را نقد کرده است.

9 ـ یکی از نقدهایی که به ایشان کرده‌اند این است که کاربردها و لغات عامیانه را وارد مجموعه کتاب کرده و تفکیک نکرده است، در حالی‌که باید بین لغات فصیح و علمی (که اهل فرهنگ در نوشتار و گفتار استفاده می‌کنند) و لغات عامیانه تفکیک قائل شد.

10 ـ بستانی خلاصه‌ای از این کتاب نوشته به نام *قطر المحیط*. کتاب محیط المحیط را در سالهای 1283 هـ ق تا 1286 هـ ق تألیف کرده است.

اقرب الموارد (1330 هـ ق)

نویسنده: سعید خوری شرتونی

اقرب الموارد یعنی نزدیکترین آبشخورها، موردِ یعنی آبشخور یعنی جایی که ما خودمان را به آب رودخانه می‌رسانیم. اینکه می‌گوئیم «در مورد فلان مطلب ...» و مورد را در چنین جایگاهی به‌کار می‌بریم غلط رایج است. نویسنده یکی از ادبای مسیحی است و علامه بزرگی بوده است. خانوادهٔ خوری یک خانواده بزرگ لبنانی و مسیحی هستند. ایشان می‌گوید بسیاری از مبشران مسیحی که برای تبلیغ مسیحیت از فرانسه آمده بودند از من خواستند که کتاب لغتی برایشان بنویسم. گفتند ما در ارتباطاتی که با مردم داریم بین لغات فصیح و عامیانه نمی‌توانیم فرق بگذاریم لذا کتاب را به درخواست آنها نوشتم.

ویژگیهای کتاب

1 ـ روش این کتاب همان روش الفبایی ریشه کلمات است.

2 ـ کار ایشان دقیق‌تر از کار بستانی است، با اینکه به بستانی توجه داشته است. نقد هم بر آن کتاب زده است، از نظر روشی هم بیشتر کار کرده است، بستانی خودش می‌گوید اساس کار من همان *قاموس المحیط* فیروزآبادی بود، اما ایشان می‌گوید اکثر کتابهای لغت را دیدم.

3 ـ اسم مکانهای جغرافیایی را حذف کرده است. همچنین اسم داروهای گیاهی و الفاظی که جنبه‌ی لغوی آن کمتر بوده، حذف کرده است. می‌گوید می‌خواهم مشکلات منابع دیگر را برطرف کنم و در عین حال خیلی لغت اضافه کرده که مبنایش تاج‌العروس بوده است و به منابع فرهنگ‌نامههای عربی ـ لاتینی که غربیها نوشته‌اند هم مراجعه کرده است.

4 ـ ایشان ایرادی به بستانی گرفته که لغات عامیانه را خیلی وارد کرده است اما خود ایشان هم از لغات عامیانه، بنابر بررسی آقای نصار، وارد کتابش شده است اما به گستردگی کتاب بستانی نیست.

5 ـ قصدش این بوده که کتابش سه بخش داشته باشد: در بخش اول لغات کلاسیک و لغاتی که در منابع قدیم بوده بنویسد، یعنی مفردات را بیاورد؛ در بخش دوم اصطلاحات علمی و مولّد (لغتهایی که بعداً در زبان به‌کار رفته است) را بنویسد؛ در بخش سوم کاستیها را بیاورد که این بخش سه محور دارد: یک محور واژه‌هایی که از قلم افتاده بوده یا ایشان خودش دیده بوده، ذکر کرده است؛ محور دوم شامل مستدرکاتی است که در منابع جدید شناسایی کرده است؛ محور سوم شامل اصلاح خطاهایی است که در اصل کتاب پیش آمده است. او می‌گوید گاهی به ضبطی که فیروزآبادی آورده اعتماد کردم و حالا

فهمیدم که این ضبط اشتباه است. کتاب مقـدمه‌ای دارد و در آن توضـیح میدهـد که در کتب لغت چه اشتباهاتی می‌شود و خوب است همه در ذیلی اشتباهاتشـان را بعد از بازنگری تذکار دهند. خود او هم این کار را کرده است.

6 ـ برای معین کردن افعال سه حرفی از بین سه روشی که گفته شده ایشان از روش نمونه گفتن استفاده کرده اسـت، در آغـاز جلـد مثالهـا و علائم را آورده است.

7 ـ یک بحثی در اول کتاب لغتش دارد؛ می‌گوید: لغت‌نویس‌هـا خیلی وقتهـا بـا عبارتهای مختلف، یک منظور را گفته‌انـد؛ بنـابراین اصـرار نکـنیم کـه مـا هم یـک عبارت جدید اضافه کنیم و خوب اسـت یکی از همین عبارتهـا را بگـوییم. ایشـان عبارتهای توضیحی‌اش را بیشتر سعی کـرده بـر پایـه قـاموس فیروزآبـادی تنظیم کند.

8 ـ در خصوص سه حرفیهایی که دو حـرف آخـرش مضـاعف اسـت گفـتیم دو روش برای تعیین جایگاه آن در تنظیم لغـات به‌کـار می‌برنـد، یـا دو حـرف را یـک حرف حساب می‌کنند و یا اینکه حرف سوم را مسـتقل حسـاب می‌کننـد و طبـق جایگاه الفبائی خودش می‌آورند. ایشان روش دوم را دارد.

9 ـ کاری که *اقرب‌الموارد* دارد و کتابهـای جدیـد لغت این کـار را می‌کننـد این است که واژه را می‌آورند، معنایش را می‌نویسـند، بعـد یـک خـط کوتـاه عرضـی می‌کشند یا واو می‌گذارند و معانی بعدی برای این واژه را می‌آورند.

10 ـ در بارۀ بحث معروفی که نسـبت بـه واژه‌هـای جدیـد هسـت کـه عـده‌ای می‌گویند هر چه وارد زبان شود خوب است و عده‌ای می‌گویند خیر، باید از زبـان صیانت کنیم، ایشان می‌گویـد: ضـرورتهایی اقتضـا کـرده کـه مـا لغتهـایی را وارد مجموعـه خودمـان بکـنیم، این ضـرورتها در جاهـایی اسـت کـه مـا نمی‌تـوانیم جانشینی برای آنها پیدا کنیم مثـل میکـروب. امـا آنچـه کـه در اثـر رفت و آمـد و تعاملها وارد زبان عربی شده است، بدون اینکه برای پیدا کردن یا ساختن معادل عربی اقدام کنیم، لزومی ندارد بیاوریم.

المنجد (1326 هـ ق)

نویسنده: لویس معلوف، از ادبای مسیحی یسوعی

ویژگیهای کتاب

1 ـ روش کتاب همان نظام الفبایی است

2 ـ این کتاب خیلی خوش طرح و خوش‌خوان است. البته اعتبار آن بـه انـدازه اقرب‌المـوارد نیسـت، لـذا عـرض کنم جـز در مـواردی کـه لغـات جدیـد اسـت و مجبوریم، به این کتاب ارجاع ندهیم.

3 ـ این کتـاب محیـط المحیـط بسـتانی را مبنـا قـرار داده و اصـلاح هم کـرده است. می‌توان گفت خلاصة *محیط المحیط* اسـت و افزوده‌هـایی از *تـاج‌العروس* دارد و اضافه‌هایی را از فرهنگ‌های دو زبانه عربی ـ لاتینی آورده است.

4 ــ ویـژگی دیگـر این کتـاب داشـتن واژه جدیـد اسـت، همچـنین تعبـیرات و توضیحاتش خیلی خوب است و با عبارتهای متداول‌تر و مـأنوسـتـر زمـان خـودش کار کرده است.

5 ـ یکی از کارهای ایشان استفاده از علائم اختصاری است کـه در اول کتـاب معین کرده است: علامت مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، کلمـات دخیـل و ... . مثلاً وقتی «ل» می‌گذارد به این معناسـت کـه کلمـه مُلَـوَّح اسـت یعـنی بـرایش تصـویر هم داریم. مثلاً بعـد از کلمـة سَـمَک «ل» می‌گـذارد، یعـنی در صـفحه‌ای تصاویر انواع ماهیها را معرفی کرده‌ایم.

علاوه بر یسوعی‌ها، آمریکائیهایی هم که در لبنان بودند یک فرهنگ‌نامه بر پایـه *محیط المحیط* نوشته‌اند که در نزد ما چندان شناخته شده نیست.

المعجم الوسیط

نویسندگان: ابراهیم مصطفی، احمد حسن زیّات، حامد عبـدالقادر، محمـدعلی نجار

ویژگیهای کتاب

1 ـ روش آن روش الفبایی ریشـه کلمـات اسـت، اساسـاً در کتب لغت بعـد از بستانی روشهای قبلی منسوخ شد.

2 ـ سفارش می‌شود برای پیدا کردن معانی اصلی واژه از این کتاب اسـتفاده کنید. این کتاب با تأئید فرهنگسـتان زبـان زبـان مصـر بـه چـاپ رسـیده اسـت و بخصوص واژه‌های مصوب فرهنگستان مصر را هم دارد. فرهنگستان مصر حدود هشت سال دیرتر از فرهنگسـتان سـوریه تشـکیل شـد و اکنـون 70 سـاله شـده است. مصریها در پذیرش واژه‌های دخیـلِ جـا افتـاده سـهل‌گیرتر از فرهنگسـتان سوریه هستند.

المعجم الوسیط واژه‌های مولَّد (ساخته شده بر پایة واژه‌های اصـیل) و دخیـل (واژه‌هایی که وارد زبان عربی می‌شوند و صورت عربی پیدا می‌کنند) را دارد.

مجموعـاً 000/30 واژه را دربـردارد، در واژه‌هـای دخیـل و معـرب اگـر نشـود ریشه‌یابی کرد همان کلمه را عینـاً می‌آورنـد مثلاً تلگـراف/ تلغـراف را در «ت ل غ» می‌آورند یا تلویزیون/ تلفزیون را در ت ل ف می‌آورنـد. در *المعجم الوسـیط* این قبیل کلمات در نظم الفبایی خودش آمده یعنی بـرایش ریشـه فـرض نکـرده است. از نظر دقت و معادل‌های عربی کتاب خوبی است.

3 ـ آقای ابراهیم مدکور که آدم برجسته‌ای است و حرفش قابـل توجـه اسـت در مقدمه‌ای که نوشته می‌گوید در فرهنگ نامه‌های عربی قرن بیستم، کتابی بـه دقت و روشـمند بـودن این کتـاب نیسـت، حـق هم همین اسـت. البتـه منجـد در تقریب معنا و آوردن عبارتهای توضیحی خیلی خوب است.

یک ادیب لبنانی به‌نام احمدرضا هم کتابی به نام *المعجم الوسیط* دارد که چاپ هم شـده اسـت (احتمـال میدهم بـا فرهنگسـتان زبـان سـوریه همکـاری داشـته است)، ولی ربطی به کتاب *المعجم الوسیط* مصریها نـدارد. او کتـابی هم داشـته به نام *متن اللغه* که مبسوط همین معجم الوسیط است و چاپ نشده و اصل آن نیز ناقص مانده است.

تکملة المعاجم العربیة

نویسنده: پیتر آن راینهات دوزی

وی از مستشرقان هلندی است. اینها اصالتاً فرانسوی هستند که ظاهراً در یک دوره‌ای ناگزیر شده‌اند از فرانسه به هلند مهاجرت کنند. دوزی در هلند نشو و نما کرده است (1820 تا 1883 میلادی). ایشان در اوج یادگیری کتابهای عربی و آشنایی با اسلام و جهان عرب زبان در هلند درس خوانده و دوره‌ای را در آلمان گذرانده و نهایتاً در دانشگاه هلند استاد ادبیات عرب بوده است. تخصص اصلیش در حوزه اندلس بوده و کتاب مهم وی *فرهنگ البسه مسلمانان* ترجمه شده است. کتاب *البیان المُغْرب فی اخبار المغرب* را تصحیح کرده است.

ویژگیهای کتاب

1 ـ روش آن الفبایی است، لکن براساس واژه و کلمات، نه ریشه آنها، یعنی کلمات را به همان سبکی که لغت نوشته میشود تنظیم کرده است. همان روش فرهنگنامه‌های لاتینی است.

2 ـ ایشان به دلیل اینکه می‌خواسته با متون عربی کار کند، متوجه واژگانی در عربیِ رایج شده که در فرهنگهای لغت عربی نیست، تصمیم می‌گیرد تکمله‌هایی بر آنها بنویسد. آنگاه معجم‌های دوزبانه عربی ـ لاتینی را مبنا قرار داده است. عمده منابع متأخر عربی را هم که بوده از نظر گذرانده است. چهل سال در کار گردآوری مطالب و تنظیم کتاب بوده و بیشتر از همه به کتاب Lane مراجعه کرده است. این کتاب در 1871، یعنی 140 سال پیش چاپ شده و در 25 سال اخیر در عراق در 11 جلد ترجمه شده است. در این ترجمه مستندات مطالب کتاب را ذکر کرده و نقد هم کرده‌اند.

3 ـ در کلمات سه‌حرفی مضاعف مثل «فرّ»، «حقّ» ایشان دو حرف مضاعف را در تنظیم یک حرف حساب می‌کند و ابتدای باب واژه‌های دو حرفی را می‌آورد.

4 ـ نقدهایی که به کتاب شده این است که اولاً خیلی اصطلاحات را قلم از انداخته است؛ ثانیاً: لغاتی را که در فرهنگنامة Lane نبوده است نیاورده، در حالیکه در کتب لغت قدیم بوده است؛ ثالثاً: نتوانسته واژه‌های فصیح و عامیانه را از هم جدا کند؛ رابعاً: از نظر توجه به معانی لغات یکدست نیست؛ خامساً: اشتباه هم زیاد دارد.

در یازده جلدی که این کتاب ترجمه شده است مترجم اولش محمد سلیم بوده که تا جلد هشتم ادامه داده است؛ بعد از درگذشت او آقای جمال خیاط کار را ادامه داده است. به‌ویژه در پاورقیها و ارجاع به کتب لغت اصلی خیلی قابل استفاده است. چند مقدمه مهم دارد: یکی مقدمه محمد سلیم در جلد اول و دیگری مقدمه‌ای در جلد 11 از جمال خیاط که بسیار قابل استفاده است.

این کتاب با عنوان «تکمله قوامیس العرب» و «ذیل قاموس‌العرب» شناخته می‌شود.

دو فرهنگ‌نامه عربی ـ فارسی

فرهنگ لاروس

نویسنده: آقای دکتر خلیل الجرّ

نام اصلی این کتاب المعجم العربی الحدیث است. مؤسسه لاروس فرانسه آن را چاپ کرده و به همین اسم هم ترجمه شده است. اصل کتاب در سال 1973 چاپ شده و ده سال بعد ترجمه شده است. مرحوم آقای آرام ترجمهٔ آن را تصحیح کرده‌اند. اما همان زمان که چاپ شد نقدی بر آن در مجلهٔ کیهان فرهنگی چاپ شد که نقد واردی بود.

ویژگیهای کتاب

1 ـ روش کتاب روش الفبایی براساس کلمه، نه ریشه است.

المنجد را هم یک‌گونه به این شکل طراحی کرده‌اند که این *منجدالطلابِ* رایج ترجمه آن است.

2 ـ المعجم العربی الحدیث، یعنی در زمان حاضر نوشته شده، نه اینکه همه لغاتش جدید است؛ بلکه اولاً فرهنگی است که شکل آن جدید است، ثانیاً: کاربردهای جدید را دارد.

3 ـ توضیحات معنائیش خوب است و همچنین معادل سازیش هم خوب است. اگرچه فرهنگ معاصر از این حیث بهتر است، این کتاب برای کسانی که کار ترجمه می‌کنند بسیار مفید است. البته خیلی وقتها معانی اصلی یا حقیقی و مجازی در این فرهنگ پیدا نمی‌شود.

4 ـ شکل فعلهایش را در آن شش صورت به شکل خط عرضی بیان می‌کند، مثلاً *ضَرَبَ ـِ*

5 ـ یکی دیگر از کارهای این کتاب علائم اختصاری است که اول کتاب ذکر می‌کند مثلاً ج: جمع، یو: یونانی و ...

6 ـ مقدمه‌ای 30 صفحه‌ای دارد که اقسام کلمات در زبان عربی، تفاوت کلمات، انواع حروف و ... را توضیح داده است.

7 ـ نقدهایی به این کتاب وارد شده است: اولاً چون به ریشه کلمات کار ندارد درنتیجه واژه‌های مختلف که در یک مجموعه معنایی هستند پخش می‌شوند، مثل رضا ـ ارضاء ـ مرضیّ ـ راضی. این برای کسی که عربی نمی‌داند خوب است اما اشکالی که آقای دکتر آذرنوش تذکر داده‌اند این است که امکان این که شما بتوانید با استفاده از یک مجموعه معنایی، جوهرِ معنا را پیدا کنید وجود ندارد. زیرا صیغه‌های مختلف یک واژه در جاهای مختلف آمده و یکجا جمع نیستند ثانیاً: در زبان عربی آقایان می‌گویند اساسْ فعل است شروع برخورد اولیه با واژه، فعل است، از فعل به مصدر می‌رسند، بنابراین شکل فعلی در این کتاب متداولتر است. یعنی وقتی می‌خواهد ریشه‌ای را معنا کند از شکل فعلی استفاده می‌کند، منتها اشکال این است که گاهی هم شکل فعلی را معنا کرده و هم شکل مصدری را، در حالی‌که وقتی مثلاً شکل فعلی را معنا کرد دیگر نیازی به معنا کردنِ شکل مصدری نیست و خود فرد باید معنای مصدری را بفهمد؛ مثلاً هم اِسْتَدْرَکَ را معنا می‌کند هم اِسْتِدراک را. ثانیاً: این کتاب یک دست هم نیست.

این کتاب برای لغات جدید خوب است اما برای معانی واژه باید سراغ مصادر اصلی برویم.

فرهنگ معاصر عربی ـ فارسی

این کتاب را آقای آذرتاش آذرنوش تنظیم کرده‌اند، البته نه گفته‌اند تألیف و نـه گفته‌اند ترجمه. به یک اعتبـار تـألیف اسـت و بـه یـک اعتبـار ترجمـه؛ لـذا چـیزی ننوشته‌اند تا شبهه‌ای پیش نیاید.

این کتاب براساس فرهنگ عربی ـ انگلیسـیِ «هـانسور» نوشـته شـده اسـت. هانسور دانشمندی آلمانی است کـه فرهنـگ لغت عـربی ــ آلمـانی دارد و بسـیار مقبول واقع شده است، هم در کشورهای عربی و هم در کشورهای اروپایی. این کتاب ترجمه انگلیسـی هم شـده و آقـای آذرنـوش این را مبنـا قـرار داده اسـت. یعنی از متن عربی ـ انگلیسی استفاده کرده‌اند نه متن عربی ـ آلمانی آن. ایشان دیده متون عربی و علمی پر از لغـات جدیـد اسـت کـه در متـون قـدیم نیسـت و تصمیم گرفته بـرای لغـات فصـیح رایج کتـاب لغـتی بنویسـد، ملاکش لغـات رایج است، چه قدیم چه جدید.

زمان تألیف از 1946 تا 6 سال بعد از جنگ جهانی دوم است و دو دسته منبـع داشته است 1 ـ آثار نویسندگان نام‌آور عـرب مثـل طـه حسـین 2 ــ فرهنگ‌هـای دوزبانه که در کشور اروپایی رایج بوده است.

ویژگیهای کتاب

1 ـ آقای هانسور کتابش را براساس ریشـه کلمـات تنظیم کـرده اسـت و بـه شکل کلمه‌ای اعتقاد ندارد. آقای آذرنـوش هم بـه همین شـکل ریشـه‌ای کلمـات اعتقاد دارد.

2 ـ حجم واژه‌های جدیدش خیلی بیشتر از فرهنگ لاروس اسـت، لغـات قـدیم را هم دارد و معادلهای خوبی دارد.

3 ــ مثـل فرهنـگ لاروس ضـبط کلمـات را معین کـرده اسـت. بـه علاوه، یـک آوانگـاری لاتین هم دارد. اولش هم علائم اختصـاری را ذکـر کـرده اسـت. در این کتاب هم حروف مضاعف یک حرف حساب می‌شود.

4 ـ کسانی که میخواهند متون جدید بخوانند به این کتـاب نیـاز دارنـد، حـتی در فارسی هم ما لغات عـربی داریم کـه الان در عـربی معنـای دیگـری دارد مثلاً مـا می‌گوئیم تخصص این آقا فلان است، الان در عربی می‌گویند »اختصاص«؛ یعـنی در عربیِ جدید اختصاص یعـنی خـبره شـدن در یـک حـوزة موضـوعی، امـا همین اختصـاص در لغت قـدیم بـه معـنی نادارشـدن (خَصاصـه یعـنی فقـر) و همچـنین اختصاص یافتن بوده است.

5 ــ یـک مقـداری هم بـرخی تغیـیرات در زبـان را اینجـا می‌شـود دیـد؛ مثلاً در فارسی ما جمع شـرط را شـرایط می‌گـوئیم در حالی‌کـه در عـربی جمـع شـرط شروط یا اشراط است و شرایط جمع شریطه است؛ شریطه یعنی هر چیزی که شکل نواری دارد مثل روبان.

6 ـ ضبط اسم‌های اماکن و اعلام لغات قدیم و جدید را دارد. لغاتی را که الان به‌کار می‌رود آورده است مثلاً جسر را الان می‌گویند کـوبری (مـأخوذ از کـورپی/ کوپری ترکی) و جمع می‌بندند بـه کبـاری، یـا در زبـان عـربی امـروز «مـانور» را می‌گویند مُنـاوَرَه و جمعش را می‌گوینـد منـاورات کـه در *فرهنـگ معاصـر*، آقـای آذرنوش آن را ذیل ریشه «نور» آورده است در حالی‌که طبـق قاعـده کـه لغـات

دخیل را طبق شـکل خـودش در جایگـاه الفبـائیش می‌آورنـد بایـد در حـرف میم می‌آورد.

در مجموع فرهنگ معاصر از حیث اعتنا به لغات جدید، کاربردها و اصـطلاحات جدید در حوزه‌های مختلف علوم خیلی کمک می‌کند.

الحمدالله رب‌العالمین